

ناکامی بهار عربی در عربستان: زمینه‌ها و عوامل

جمشید خلقی^۱

موج اعتراضات در جهان عرب که به بهار عربی و بیداری اسلامی تفسیر شده است، تاکنون با نتایج سیاسی مختلفی در کشورهای منطقه مواجه شده است. در حالیکه حاکمان مصر، یمن و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت سقوط کردند؛ در بحرین، اردن، عربستان و سوریه حکومت‌ها پایداری قابل توجهی از خود نشان داده‌اند. این تحولات بیش از همه عربستان سعودی را در محاصره دگرگونی‌هایی قرار داده که همواره از بروز آنها در اطراف خویش بیمناک بود. تأثیراتی که موجب سقوط متحدین، تضعیف جایگاه این کشور و چالش مشروعیت گردید و عربستان را بر آن داشت تا در دو جبهه به رویارویی با دگرگونی‌ها بپردازد؛ نخست در درون عربستان و دوم در خارج و در همسایگی این کشور و به طور مشخص در بحرین و یمن. از این رو پرسش اساسی مقاله این است که چرا اعتراضات سیاسی در عربستان همانند مصر، تونس، لیبی و یمن منجر به سقوط حاکمان در این کشور نگردید؟ در پاسخ به سؤال فوق فرضیه پژوهش به دو دسته عوامل داخلی و خارجی می‌پردازد. در بخش عوامل داخلی: ساختار قدرت، ساختار اقتصادی، ساختار اجتماعی، فرهنگ سیاسی و در بخش عوامل خارجی: غرب و منافع آن در منطقه، اهمیت نفت و نقش عربستان در اوپک و عدم حمایت خارجی و منطقه‌ای از اعتراضات خیابانی در عربستان نسبت به بقیه کشورهای خاورمیانه، مورد اشاره قرار می‌گیرد. مفروض پژوهش این است که رژیم عربستان به لحاظ مدیریت سیاسی و نوع ساختار حکومتی تفاوت چندانی با مصر دوره‌ی حسنی مبارک، لیبی زمان قذافی ندارد. برای تبیین فرضیه‌ی اصلی پژوهش از نظریه‌ی گلدستون در ارتباط با چرایی پیروزی و ناکامی برخی جنبش‌ها و انقلاب‌ها استفاده شده است. روش پژوهش نیز با توجه به ماهیت تحقیق، تحلیلی - توصیفی است.

واژگان کلیدی: عربستان، بهار عربی، ساختار سیاسی، اصلاحات سیاسی.

مقدمه

در هفدهم دسامبر 2010 در شهر سیدی بوزید تونس، نیروی پلیس، گاری دستی غیرمجاز یک جوان سبزی فروش را مصادره کرد. محمد بوعزیزی که از این واقعه احساس تحقیر و ناتوانی می‌کرد، به یک ساختمان دولتی محلی رفت و خود را به آتش کشید. این واقعه پیش درآمد اعتراضات سیاسی گسترده‌ای شد که در نهایت به سقوط بن علی در تونس انجامید. این تحول، تأثیر عمیقی بر سایر جوامع عرب بر جای گذارد، به گونه‌ای که چندی بعد، حسنی مبارک نیز در مصر سقوط کرد و دامنه‌ی اعتراضات کشورهای مختلفی چون یمن، لیبی و

1- کارشناس ارشد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل

بحرین را فرا گرفت. در کشورهای دیگری چون مراکش، اردن و عربستان نیز اعتراضاتی شکل گرفت. اعتراضات اخیر جهان عرب موجی از تحلیل‌ها را در رابطه با ماهیت، ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب‌های اخیر به دنبال داشته است. در واقع محققان مختلف به فراخور علایق و حوزه‌ی تخصصی خود به بررسی و تحلیل در خصوص جنبه‌های مختلف این تحولات پرداخته‌اند. در خصوص چیستی تحولات اخیر، برخی آن را انقلاب‌های پست مدرن (پراکنده، بدون رهبری و بدون یک ایدئولوژی قطعی) و برخی، موج دیگری از انقلاب‌های لیبرال نامیده‌اند؛ برخی نیز مانند جمهوری اسلامی ایران و اکثر جمهوری خواهان آمریکایی معتقدند که این تحولات، انقلاب‌های اسلامی بوده و از انقلاب اسلامی ایران متأثر است. (نیاکویی، 1390: 241) البته عده‌ای نیز تحولات منطقه را در قالب انقلاب‌های پسا اسلام گرایانه تعریف و تأکید نموده‌اند که غالب معترضان، مسلمانان معتقدی هستند که به پلورالیسم، حقوق بشر و دموکراسی باور دارند و نه اسلام به صورت یک ایدئولوژی سیاسی. در خصوص ریشه‌های اجتماعی این تحولات نیز برخی بر عوامل سیاسی چون فقدان دموکراسی و آزادی در رژیم‌های پیشین تمرکز بیشتری کرده و برخی بر عوامل اقتصادی چون فقر، بیکاری و تبعیض؛ برخی نیز تلاش کرده‌اند تا با ارائه‌ی چارچوب‌های تلفیقی که هم عوامل سیاسی و هم عوامل اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد، به تبیین تحولات بپردازند. (همان، 242) بررسی اجمالی نظریات مطرح شده حاکی از آن است که در عمده مطالعات، تلاش شده تا انفجار مردمی عظیم در کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی در قالب یک بسته مفهومی منظم، مرتب شوند و کمتر مقایسه‌های تطبیقی میان کشورهای دستخوش بحران صورت گرفته از جمله در خصوص چرایی نتایج سیاسی متفاوت اعتراضات نیز پژوهش تطبیقی دقیقی صورت نگرفته است؛ در واقع این که چرا حکومت‌های مصر و تونس به سرعت و حکومت لیبی پس از ماه‌ها مقاومت فروپاشیدند، در حالی که در بحرین و سوریه جنبش‌های اعتراضی تاکنون موفق به پیروزی نشده‌اند و حکومت‌ها بعضاً پایداری قابل ملاحظه‌ای نشان داده‌اند، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به خلأ فوق، در این مقاله تلاش خواهیم کرد که به این پرسش پاسخ دهیم که چرا اعتراضات سیاسی در عربستان همانند مصر، تونس، لیبی و یمن منجر به سقوط حاکمان در این کشور نگردید؟ در پاسخ به سوال فوق فرضیه پژوهش به دو دسته عوامل داخلی و خارجی می‌پردازد. در بخش عوامل داخلی: ساختار قدرت، ساختار اقتصادی، ساختار اجتماعی، فرهنگ سیاسی و در بخش عوامل خارجی: غرب و منافع آن در منطقه، اهمیت نفت و نقش عربستان در اوپک و عدم حمایت خارجی و منطقه‌ای از اعتراضات خیابانی در عربستان نسبت به بقیه‌ی کشورهای خاورمیانه، مورد اشاره قرار می‌گیرد. مفروض پژوهش این است که رژیم عربستان به لحاظ مدیریت سیاسی و نوع ساختار حکومتی تفاوت چندانی با مصر دوره‌ی حسنی مبارک، لیبی زمان قذافی ندارد. برای تبیین فرضیه‌ی اصلی پژوهش از نظریه‌ی گلدستون در ارتباط با چرایی پیروزی و ناکامی برخی جنبش‌ها و انقلاب‌ها استفاده شده است. روش پژوهش نیز با توجه به ماهیت تحقیق، تحلیلی - توصیفی است. در این راستا، در ابتدا چارچوب نظری مقاله ارائه می‌شود و سپس مؤلفه‌های مطرح در چارچوب نظری در رابطه با کشور عربستان بررسی می‌گردد.

1- چارچوب نظری: چرایی انقلاب‌ها و عوامل پیروزی آنها

یکی از مباحث پر اهمیت در حوزه‌ی علوم سیاسی، چرایی شکل‌گیری و موفقیت انقلاب‌ها است. در این رابطه در طول زمان، نظریه‌ها و رهیافت‌های متعدد و رقیبی مطرح شده‌اند. به طور کلی، مطالعه‌ی علمی و تطبیقی انقلاب‌ها پس از انقلاب کبیر روسیه آغاز شد و از آن زمان، نظریه‌های انقلاب چهار نسل متفاوت را تجربه کرده‌اند. در نسل اول، نویسندگان بر آن بودند که الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند. متفکران نسل دوم تلاش کردند تا از نظریات عمومی برای تبیین انقلاب‌ها، کودتاها و خشونت سیاسی استفاده کنند. در نسل سوم، پژوهشگران توجه خود را از نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی به مطالعات تاریخی و تطبیقی در مورد ساختار انواع دولت‌ها و روابط کشاورزی معطوف و استدلال کردند که دولت‌ها ساختارهای متفاوتی دارند. متفکران نسل چهارم نیز بر عواملی چون کارگزاری و ایدئولوژی و سیر انقلاب‌ها پرداخته و بر ریشه‌ها، فرایندها و نتایج انقلاب‌ها تمرکز کرده‌اند. (گلدستون، 1387: 29 - 15) در این میان یکی از مباحث پراهمیتی که بسیاری از متفکران نسل سوم و چهارم به آن پرداخته‌اند، این پرسش است که چرا در برخی کشورها انقلاب‌ها با موفقیت همراه می‌شوند و برخی با ناکامی. جان فوران در مطالعه‌ی مفصلی که در این رابطه انجام داده است، موفقیت و ناکامی انقلاب در کشورهای مختلف را با توجه به ترکیب عوامل زیر تبیین کرده است: 1- توسعه‌ی وابسته؛ 2- حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص؛ 3- شکل‌گیری و تبلور فرهنگ سیاسی مقاومت و بحران انقلابی همراه با آن؛ 4- رکود اقتصادی؛ 5- ارتباط باز با نظام جهانی (یعنی امکان نفوذ خارجی). توسعه‌ی وابسته و حکومت سرکوبگر، انحصارگرا و متکی به شخص، باعث نارضایتی‌های گوناگون در بخش‌های مختلف جامعه و اتحاد گسترده‌ی طبقات علیه دولت می‌شود. فرهنگ‌های سیاسی مخالفت و مقاومت نیز باعث تحقق جنبه‌ی آرمانی دخالت کارگزاری‌های انسانی می‌شود. در نهایت، رکود اقتصادی نیز موجب تندتر شدن نارضایتی‌ها و ارتباط باز با نظام جهانی باعث نفوذ قدرت‌های خارجی می‌شود. (فوران، 1384: 302 - 300) گلدستون نیز در نگاهی کلان‌تر در رابطه با چرایی موفقیت و پیروزی برخی انقلاب‌ها و ناکامی برخی دیگر می‌گوید: برای اینکه یک انقلاب با موفقیت همراه شود، مجموعه‌ای از عوامل باید در کنار هم قرار گیرند: نخست، حکومت باید تا حد غیر قابل جبرانی ناعادلانه و نالایق تصوّر شود، طوری که مردم آن را عمیقاً تهدیدی برای آینده‌ی کشور تلقی کنند. دوم، نخبگان (به ویژه در عرصه‌ی نظامی) باید از حکومت بیگانه شده و حاضر به دفاع از آن نباشند. سوم، گروه‌های فراگیری از مردم، شامل گروه‌های قومی و مذهبی و طبقات اقتصادی اجتماعی مختلف در مقابل حکومت بسیج شوند و چهارم، قدرت‌های بین‌المللی باید از حکومت دستخوش بحران دفاع نکنند و یا آن دولت را از به کارگیری حداکثر قدرت‌ش برای دفاع از خود بازدارند. از نظر گلدستون، انقلاب‌ها به ندرت اتفاق می‌افتند، زیرا به ندرت این عوامل در کنار هم قرار می‌گیرند. در واقع، تاریخ پر از جنبش‌های دانشجویی، اعتصابات کارگری و شورش‌های دهقانی است، حال آنکه ائتلاف‌های وسیع طبقات و گروه‌های اجتماعی دشوار است، زیرا مستلزم برقراری پلی بین علایق متنوع گروه‌های روستایی و شهری، طبقات متوسط، دانشجویان، صاحبان مشاغل و گروه‌های متنوع مذهبی و قومی است. علاوه بر این، جدایی نخبگان، به ویژه نظامیان که از دولت بهره می‌برند نیز به ندرت اتفاق می‌افتد و تنها هنگامی رخ می‌دهد که شرایط آنها یا

ایدئولوژی حاکمان به طور چشمگیری تغییر کند. در نهایت، بسیاری از مواقع نیز بازیگران خارجی برای حفظ ثبات در عرصه‌ی بین‌الملل به نفع حاکمان گرفتار مداخله می‌کنند (Goldstone, 2011). نگاهی دقیق به نظریات گلدستون و فوران عوامل مشابهی را در خصوص چرایی پیروزی برخی جنبش‌ها و ناکامی برخی دیگر نمایان می‌کند، از جمله هر دو نظریه بر نارضایتی‌های گسترده و ائتلاف طبقات و نیروهای اجتماعی مختلف و همچنین واکنش بازیگران خارجی توجه داشته‌اند. با این حال به نظر می‌رسد که نظریه‌ی کلان‌نگر گلدستون قابلیت اطلاق بیشتری داشته باشد. بر این اساس، در این مقاله با بهره‌گیری از نظریه‌ی گلدستون، به بررسی وضعیت سیاسی قدرت در عربستان و واکنش نخبگان به تحولات اخیر خاورمیانه و عوامل ناکامی بهار عربی در عربستان خواهیم پرداخت.

2- وضعیت داخلی عربستان

رژیم سیاسی عربستان که به گفته بهجت کورانی، متخصص جهان عرب، در چارچوب نظام‌های استبدادی قبیله‌ای سلسله‌ای طبقه‌بندی می‌شود، همواره خالی از مقوله‌ی مشارکت شهروندان در قدرت سیاسی بوده است. (بزرگمهری، 1384: 42) حکومت عربستان بنا بر ماهیت آن، حکومتی پادشاهی محسوب می‌شود و ساختار قدرت در آن به گونه‌ای است که همه چیز به خاندان سعودی ختم می‌گردد. دولت برای حفظ قدرت به ترکیبی از زور و نهادهای اداری مانند گارد ملی و بوروکراسی متکی است. به علاوه، عنصر کلیدی در فرمول سیاسی این دولت عبارت است از مشروعیت خاندان حاکم که مبتنی بر میراث فرهنگی و سنت تاریخی است. این مشروعیت مبتنی بر اقتدار، با دسترسی به ثروت نفت تقویت شده و در نتیجه دولت توانسته است از این طریق از تقاضاهای اجتماعی برای انجام تغییرات سیاسی ساختاری چشم‌پوشی کند (منفرد، 1385: 9).

نگاهی جامعه‌شناسانه به ساختار داخلی عربستان سعودی حاکی از آن است که این کشور همچون بسیاری از کشورهای عربی منطقه فاقد مشروعیت سیاسی لازم برای تداوم ثبات سیاسی می‌باشد. از این رو به دلیل فقر مشروعیت، این کشور در صدد نزدیکی هرچه بیشتر به غرب و جلب حمایت دول غربی، به خصوص ایالات متحده آمریکا برآمد که همین مسأله خود منجر به ایجاد یک نوع تنش اجتماعی در درون عربستان گردید. این کشور همچون بسیاری از کشورهای عربی، دست خوش مشکلات دوگانه‌ای نظیر جلب رضایت آمریکایی‌ها و لزوم تداوم روابط نزدیک با غرب و خطر بروز بحران مشروعیت در داخل گردید. (منفرد، 1385: 11) جامعه‌ی عربستان تغییر کرده است و به تبع آن، خواسته‌های مردمان آن نیز تفاوت کرده و نخبگان جدیدی شکل گرفته‌اند که مطالبات تازه‌ای دارند. این تحول باعث شده تا شهروندان به دنبال احقاق حقوق و خواسته‌هایشان باشند. با این تفاسیر نمی‌توان اذعان کرد که حکومت عربستان در برابر هرگونه تغییر اجتماعی و سیاسی سریع توان ایستادگی دارد، و این مسایل می‌تواند جرقه‌ی تحول در این کشور باشد.

3- عربستان سعودی و بهار عربی

کشورهایی که اغلب به دلیل اقتدارگرایی رژیم حاکم بر آنها دچار ایستایی سیاسی می‌باشند، همواره از وقوع هرگونه تغییر گسترده در محیط پیرامونی خویش، به ویژه تغییر از پایین به بالا (به شکل انقلاب و یا قیام مردمی) بسیار هراسناک بوده و بیشتر طالب حفظ وضع موجود حتی در کشورهایی هستند که از رقبای منطقه‌ای آنها به شمار می‌روند؛ زیرا بیم آن می‌رود چنین تغییری به درون مرزهای آنان تسری یابد. عربستان بلافاصله پس از قیام تونس و تسری این تحولات به مصر، دست به اقداماتی برای کنترل اوضاع داخلی زد که از جمله معروفترین آن‌ها، اعلام سرمایه‌گذاری 37 میلیارد دلاری به دستور ملک عبدالله برای اصلاح اوضاع اقتصادی، ایجاد مشاغل جدید، افزایش حقوق کارمندان و کمک به دانشجویان و بیکاران بود.

در بررسی ایستار و سیاست عربستان در قبال تحولات موسوم به «بهار عربی» سه مرحله قابل تفکیک می‌باشد که در عین مکمل بودن، هر یک شاخصه‌های خاص خود را داشته است. در بدو دگرگونی‌های 2011 خاورمیانه، عربستان بنا بر سنت محافظه‌کارانه‌ی سیاست خارجی خویش، سکوت اختیار کرد. در جریان یک ماهه‌ی تحولات منتهی به سرنگونی زین‌العابدین بن علی، رئیس‌جمهوری تونس، عربستان به چند دلیل موضع روشنی را در قبال این تحولات نگرفت.

نخست آنکه تونس کشوری مدیترانه‌ای و در حوزه‌ی شمال آفریقا قرار دارد و از نظر تاریخی، دو زیرمنطقه‌ی خلیج فارس و شمال آفریقا کم‌ترین اثرگذاری را از منظر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بر یکدیگر داشته‌اند. بنابراین فاصله‌ی جغرافیایی تونس از خلیج فارس و تعلق آن به زیرمنطقه‌ی شمال آفریقا، سبب عدم تحرک عربستان و نیز عدم اتخاذ موضعی روشن در قبال این دگرگونی‌ها از سوی آن کشور شد.

دوم آنکه عربستان سعودی با توجه به دلیل نخست، از متهم شدن به مداخله علیه اراده‌ی ملت تونس، احتراز می‌کرد. در واقع عدم مداخله از دید عربستان، با توجه به دوری تونس و روشن نبودن چشم‌انداز آینده‌ی تحولات داخلی این کشور، مناسب‌تر بود. به همین دلیل حتی هنگامی که بن علی به عربستان پناهنده شد، عربستان در مقابل برخی اتهامات مبنی بر مداخله و حمایت از وی، اعلام داشت که بن علی با پذیرش شرط عدم فعالیت سیاسی، به عنوان پناهنده وارد این کشور شده است.

سوم آنکه در جریان تحولات شتابان تونس، چشم‌انداز آینده‌ی این کشور به هیچ وجه روشن نبود و حتی در روزهای منتهی به سقوط بن علی، گمان نمی‌رفت وی مجبور به گریز از کشور و واگذاری قدرت شود. این نکته را می‌توان از موضع‌گیری‌های پاریس و واشنگتن، به خوبی دریافت. بن علی به خوبی توانسته بود بر چالش‌های پیشین فایق آید؛ به همین دلیل عربستان همچون سایر کشورهای منطقه، توجه چندانی به قیام مردمی تونس نکرده و در انتظار پایان یافتن این غائله و موفقیت بن علی در سرکوب آن بود. این سه دلیل، عوامل عدم تحرک عربستان سعودی در طول بحران یک ماهه‌ی تونس بود.

مرحله‌ی دوم با قیام مصر در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد. در این مرحله عربستان از وضعیت بی‌طرفی در قبال دگرگونی‌های تونس، خارج و به طرفداری از رژیم مصر و مخالفت با خواسته‌ی اصلی معترضان یعنی سرنگونی

رژیم پرداخت. در گذار نگرش عربستان از بی طرفی به مداخله و جانبداری، چهار عامل دخیل بوده‌اند که توجه به آنها راهگشای فهم سیاست عربستان سعودی است:

نخست آنکه مصر، برخلاف تونس، جایگاه ویژه‌ای در جهان عرب داشته و یکی از رهبران اثرگذار محور موسوم به (اعتدال عربی) می‌باشد؛ محوری که در برابر (محور مقاومت یا «ممانعت») قرار گرفته و عربستان و سایر کشورهای محافظه‌کار منطقه را در کنار مصر قرار می‌دهد. از این منظر سقوط مبارک و روی کار آمدن جایگزینی با جهت‌گیری خارجی متفاوت، به تضعیف مجموعه کشورهای محور اعتدال در صف بندی‌های منطقه‌ای می‌انجامد. این امر به حمایت صریح عربستان و دیگر کشورهای محافظه‌کار عرب از مبارک انجامید. دوم آنکه مصر از زمان روی کار آمدن مبارک، نماینده‌ی جمهوری‌های میانه‌روی عرب در منطقه بود. برخلاف دهه‌های پیشین که جمهوری‌های انقلابی در مقابل رژیم‌های شیخی - شاهی محافظه‌کار منطقه قرار می‌گرفتند، پدیده‌ی جمهوری‌های میانه‌رو این معادله را دگرگون ساخت. به عبارتی این بار رقابت بین نظام‌های محافظه‌کار (شامل رژیم‌های پادشاهی و جمهوری) در مقابل جمهوری‌های رادیکال در جریان بود؛ امری که بالطبع فشار بر رژیم‌های پادشاهی را کاهش می‌داد. به همین دلیل بیم از سقوط مبارک به عنوان اصلی‌ترین جمهوری میانه‌رو منطقه، موجب تحرک عربستان و سایر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آن‌ها از مبارک شد.

سوم، همچنانکه دولت‌های دموکراتیک در برابر دولت‌های اقتدارگرا، با یکدیگر همسویی دارند و این مسئله در شکل‌گیری نظام منطقه‌ای اهمیت بسیار دارد (جعفری ولدانی، 1385: 228) همسویی دولت‌های اقتدارگرا نیز در شکل‌گیری صف‌بندی‌ها و نظم منطقه‌ای اثرگذار است. عربستان در کنار (جمهوری اقتدارگرای مصر) توانست محور اعتدال را رهبری کند و برخلاف کشورهای محور مقاومت هیچ‌گونه خطری از ناحیه‌ی قاهره احساس نکند. از این منظر جایگزینی رژیم مردم سالار در مصر، نه تنها خروج این کشور از محور اعتدال را سبب می‌شد، بلکه مصر را به عنوان کشوری الهام‌بخش در زمینه‌ی مردم‌سالاری عربی، به خطری فرامرزی برای رژیم‌های اقتدارگرای منطقه تبدیل می‌کرد.

چهارم آنکه از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران و به ویژه از آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، مصر همواره در رقابت‌های منطقه‌ای متحد عربستان بوده و در هماهنگی با آن کشور مسایل جهان عرب را حل و فصل می‌نمودند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، مثلث سوریه - عربستان - مصر، ساز و کار اصلی حل و فصل مسایل جهان عرب را تشکیل می‌داد. در دهه‌ی نخست هزاره‌ی سوم، با توجه به تقابل دو محور موسوم به اعتدال و مقاومت، مصر و عربستان رهبران رژیم‌های محافظه‌کار و نظم سنتی جهان عرب به شمار می‌رفتند. در این دوره، مصر پشتیبان عربستان در رقابت‌های منطقه‌ای آن با ایران و سوریه بود و همواره در مجامع بین‌المللی، نگرشی در همگامی با ریاض اتخاذ می‌کرد. این چهار عامل موجب حمایت ریاض از مبارک شد؛ زیرا سقوط مبارک برای عربستان به معنای از دست دادن متحدی اساسی در خاورمیانه و مطرح شدن یک رقیب احتمالاً چالش‌انگیز بود.

با سقوط مبارک، مرحله‌ی سوم سیاست عربستان در قبال تحولات خاورمیانه آغاز گردید. در این مرحله، عمده توجه عربستان به پیشگیری از تسری موج گسترده‌ی اعتراضات به خاک خود و بهره‌گیری از ابزارهای مالی و امنیتی در این راستا است.

4- تسری اعتراضات به عربستان

بلافاصله پس از سرنگونی بن علی در تونس، تحرکاتی در عربستان و در راستای اعتراض به رژیم حاکم و به تأسی از قیام تونس آغاز شد. در اولین اقدام، مردی در جازان، در جنوب عربستان، دست به خودسوی زد. به علاوه فراخوان‌هایی برای برگزاری تظاهرات ضد دولتی در صفحه‌های فیس بوک ظاهر شد. اما این فراخوان‌ها هیچ‌گاه به برگزاری تظاهرات گسترده نینجامید. پس از سقوط مبارک در مصر و آغاز دو قیام بزرگ بحرین و لیبی، عربستانی‌ها مردم را با تبلیغات گسترده‌تری دعوت به برگزاری (روز خشم) در ۱۱ مارس کردند. افزون بر اعلام روز خشم، مجموعه‌ای از فعالان سیاسی در اقدامی بی‌سابقه، تأسیس اولین حزب سیاسی پادشاهی عربستان را اعلام کردند. البته اکثر این افراد بازداشت شدند و جمعه‌ی خشم نیز، به رغم محدودیت مشارکت مردمی، با شدت سرکوب شد و روشن شد که سیاست مشیت آهنین امیر نایف، وزیر کشور عربستان، بر مشی مصالحه‌جو و گفت‌وگو طلب پادشاه این کشور غالب آمده بود. البته این امر به معنای بی‌اثر بودن اعتراضات و مطالبات مردمی نبود. و برخی از شاهزادگان سعودی دعوت به پاسخگویی به مطالبات و مهیا ساختن فضا برای گفت‌وگو کردند.

علاوه بر سرکوب معترضان و کشته و زخمی شدن تعدادی از فعالان در روز خشم ۱۱ مارس، رژیم آل سعود از ابزار دیگری نیز برخوردار بود که رژیم‌های بن علی و مبارک از آن برخوردار نبودند: رانت. برخی ناظران استدلال می‌کنند که دلیل عدم وقوع اعتراضات گسترده در عربستان، در شرایط کنونی و احتمالاً در آینده، وجود دو منبع فوق‌العاده، با حجم گسترده در دست رژیم سعودی است. نخست منبعی نمادین یعنی مذهب است که از راه اتحاد رژیم با دستگاه رسمی مذهبی وهابی تأمین می‌شود؛ و دوم منبعی مادی یعنی نفت است. اما «استفان لاکرویکس»، پژوهشگر مسایل عربستان، به درستی در برابر این استدلال بیان می‌کند که بزرگ‌ترین مخالفت‌ها در دهه‌ها و سال‌های گذشته از درون دستگاه مذهبی و از سوی چهره‌های شاخص مذهبی صورت گرفته و به نظر می‌رسد حتی دستگاه رسمی مذهبی در فرصت مناسب در مقابل رژیم خواهد ایستاد (Lacroix, 2011). اما نفت بر خلاف منبع نمادین مشروعیت سعودی، همچنان در اختیار رژیم خواهد بود. در واقع رانت نفت، در سیاست چماق و هویج سعودی‌ها نقش هویج را ایفا می‌نماید. از جمله معضلات اساسی دولت‌های رانتیر، پیشگیری از پیشرفت فرآیند توسعه‌ی سیاسی از طریق بهره‌گیری از رانت در جهت مرتفع ساختن هرچند موقت مشکلات ساختاری ناشی از اقتدارگرایی می‌باشد. دولتی که بر منابع درآمد خارجی و مستقل از جامعه برخوردار است، نیازی به پاسخگویی به جامعه نمی‌بیند (بشاره، 2007: 79) و تنها به طور موقت و برای رفع بحران فوری این پاسخگویی لازم می‌باشد. افزون بر این، رانت کارکرد دیگری در تحکیم اقتدارگرایی رژیم‌های عربی دارد. «میشل نعمه»، اندیشمند عرب، در این باره می‌نویسد: «مداخله‌ی غرب (در کشورهای عرب) به عنوان

سازوکاری برای حفظ منافع و دفاع از هژمونی‌شان بر نفت عربی، ماهیت اقتدارگرایی رژیم‌های جهان عرب را تحکیم کرد». (Nehme, 2011)

پادشاه ۸۷ ساله و بیمار عربستان که پیش از اعتراضات به مدت سه ماه برای درمان در خارج از این کشور به سر می‌برد، با وعده‌ی کمک ۳۷ میلیارد دلاری به این کشور بازگشت، کمک‌هایی که شامل ۱۵ درصد افزایش حقوق کارکنان دولت، بازپرداخت بدهی زندانیان بدهکار، کمک مالی به دانشجویان و بیکاران و نیز قول ایجاد نیم میلیون واحد مسکونی با قیمت‌های ترجیحی و افزایش بودجه‌ی پلیس مذهبی می‌شد. افزون بر این اعلام شد انتخابات شهرداری‌ها (که تنها یک بار در سال ۲۰۰۵ برگزار شده بود) برگزار خواهد شد.

اما در واقع رژیم سعودی دچار شکاف‌های گسترده‌ای است که نمی‌تواند با ابزارهای سنتی (چماق و هویج) و راه حل‌های موقت، آن‌ها را حل و فصل کند. نسل‌های جدیدی که مطرح کننده‌ی هویت نوینی در خاورمیانه‌ی عربی هستند، این امکان را تا حدود زیادی از دولت‌های رانتیر می‌گیرند که بسان گذشته با پرداخت مجموع مشوق‌های مالی، بحران‌ها را مرتفع سازند. افزون بر این، «شکاف ژرفی بین واقعیت اجتماعی و ایدئولوژی رژیم وجود دارد، ایدئولوژی‌ای که از طریق اتحاد قبیله‌ی حاکم با دستگاه علمای وهابی با تفسیر وهابی از اسلام توجیه می‌شود». (Ghannoushi, 2011) به همین دلیل به نظر می‌رسد تضاد مدرنیزاسیون و ایدئولوژی سنتی چالش عمده‌ای باشد که در آینده عربستان را دچار تحول خواهد ساخت.

دو تفاوت عمده‌ی قیام عربستان با سایر قیام‌ها (به خصوص در مصر و تونس)، مذهبی بودن و نیز مواجهه‌ی آن با توانمندی دولت می‌باشد. اگر چه بسیاری از غیرشیعیان نیز در قیام محدود عربستان نقش داشتند، اما در واقع جغرافیای قیام به خوبی گویای آن بود که شیعیان، فعالان اصلی آن هستند. افزون بر این، رژیم سعودی از نظر توان مالی قابل مقایسه با رژیم‌های بن علی و مبارک نیست؛ به همین دلیل قابل پیش‌بینی بود که تحولات در عربستان سیر متفاوتی به خود بگیرد.

این دو تفاوت در سطح قیام و نیز مدیریت بحران، تفاوت‌هایی بین عربستان و سایر کشورهای عربی رقم زد. به دلیل محدودیت قیام به مناطق شیعی (به استثنای چند تجمع کوچک در ریاض)، دولت با متهم ساختن عوامل خارجی به توطئه و نیز متهم کردن شیعیان سعودی به همکاری با بیگانگان علیه وحدت ملی، به سرکوب قیام دست زد. در واقع سعودی‌ها همواره در رویارویی با اعتراضات و بحران‌های داخلی، با اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای، در تلاش بوده‌اند سرکوب معترضان را توجیه کنند. گفتمان فرقه‌ای عربستان در جریان جنگ ایران - عراق، جنگ صده و نیز بحران‌های اخیر به ویژه در بحرین، شهادی بر این مدعاست. بنابراین طبیعی بود که سعودی‌ها، با تکیه بر توان مالی و خرید وفاداری گروه‌های مختلف، بسان گذشته با اتخاذ گفتمانی فرقه‌ای دست به سرکوب بزنند.

5- تأثیرات بهار عربی بر سیاست خارجی عربستان

موج تحولات جدید خاورمیانه که منجر به دگرگونی و تغییرات جدی در کشورهای عربی چون مصر، تونس، لیبی و دیگر کشورهای منطقه شد، تأثیراتی را بر سیاست خارجی عربستان سعودی تحمیل نمود که همواره از بروز آنها

در پیرامون خود نگران بود. بخشی از این نگرانی به منطق سیاست خارجی عربستان بر می‌گردد که بر حفظ وضع موجود و پرهیز از هرگونه تغییر در ثبات داخلی و منطقه‌ای تأکید دارد. (Milani, 2011)

علل نگرانی عربستان سعودی از گسترش بهار عربی در منطقه را می‌توان در حفظ حکومت‌های سلطنتی، سقوط متحدان منطقه‌ای و چالش مشروعیت دانست که در ادامه بدان‌ها اشاره می‌شود:

5-1 - چالش حکومت‌های موروثی

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به خصوص عربستان، با توجه به ماهیت حکومتشان که حکومت‌های موروثی و پادشاهی و مبتنی بر مشروعیت سنتی هستند، طبیعی است که در برابر انقلابی که درصدد ایجاد حکومتی با مشروعیت عقلایی و قانونی و مبتنی بر رأی اکثریت مردم باشد موضع‌گیری کنند. یکی از خواسته‌های اصلی انقلابیون در تونس، مصر، لیبی و دیگر کشورها، کنار رفتن دیکتاتورهای است که یا به نام رئیس جمهور و یا به نام پادشاه، قدرت را در اختیار گرفته و حاضر به سهم کردن دیگران در قدرت و گردش نخبگان نیستند. از این روست که یکی از اصلی‌ترین خواسته‌ی معترضین، اصلاحات سیاسی و انجام انتخابات دموکراتیک در کشور بوده و هست. بنابراین، شیخ نشین‌های حاشیه‌ی خلیج فارس و عربستان سعودی با توجه به مشابه بودن ساختارهای سیاسی، پایه‌های حکومت خود را در مقابل با بهار عربی و تمایلات دموکراسی طلبانه و آزادیخواهانه‌ی مردم منطقه، متزلزل یافته و در جهت مقابله با آن اقدام می‌کنند.

5-2 - سقوط متحدین منطقه‌ای و تضعیف محور اعتدال عربی

با شکل‌گیری خیزش‌های مردمی در خاورمیانه عربی، شاهد سقوط دولت‌های محافظه‌کار و متحد غرب بودیم. بن علی در تونس و مبارک در مصر، از مصداق‌های بارز این حکومت‌ها بودند. در واقع این دو کشور از متحدین اصلی عربستان بوده که همواره مواضع مشترکی نسبت به تحولات منطقه، همانند حمایت از گروه‌های میانه‌رو در فلسطین؛ از جمله دولت خودگردان فلسین به رهبری محمود عباس، همراهی با سیاست‌های ایالات متحده در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم و غیره داشته‌اند. بنابراین، سقوط این دولت‌ها که در نتیجه‌ی بهار عربی صورت گرفت، از چند جنبه عربستان را نگران کرده است:

نخست اینکه، عربستان سعودی با سقوط متحدان اصلی، خود را در وضعیت و موقعیت ضعیف‌تری نسبت به گذشته می‌بیند و این موجب می‌شود تا از اهمیت راهبردی و نفوذ و اثرگذاری این کشور در منطقه به خصوص در قیاس با سایر رقبای منطقه‌ای کاسته شود.

دوم اینکه، محور اعتدال عربی یا محافظه‌کاری عرب در مقابل محور موسوم به مقاومت که شامل ایران، سوریه، حزب الله و حماس می‌شود، در جریان تحولات و دگرگونی‌های بهار عربی تضعیف گردید؛ چرا که با سقوط مصر و تضعیف کشورهای محافظه‌کار عرب، محور مقاومت در وضعیت بهتری از نظر قدرت چانه‌زنی در تحولات منطقه برخوردار گردید؛ امری که در موضع تهاجمی عربستان نسبت به سوریه مشهود است و این کشور درصدد است تا با همراهی آمریکا و کشورهای محافظه‌کار عربی دولت سوریه را تغییر دهد.

سوم اینکه، ایالات متحده با درک شرایط موجود در منطقه برای حفظ جایگاه خود سعی داشته خود را با خواسته‌های مردم همراه و همسو نشان دهد و دست از حمایت و پشتیبانی آنها برداشته و این موضوع موجب افزایش نگرانی عربستان سعودی و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس شده است. چهارمین عاملی که موجب نگرانی عربستان شده است، افزایش نقش ایران در صورت بروز انقلاب در منطقه خواهد بود؛ چرا که همان طور که گفته شد، بهار عربی باعث از میان رفتن دولت‌های متحد آمریکا و کشورهای شده است که موضع ملایمی در منطقه نسبت به اسرائیل داشتند. با شکل‌گیری بهار عربی در جهان اسلام، ممکن است شاهد ظهور گفتمان‌های رادیکال نسبت به اسرائیل باشیم. این موضع‌گیری به خصوص در مصر قابل توجه است. این همان گفتمانی است که همواره از طرف ایران مطرح شده است. بنابراین، این موضوع نگرانی‌های امنیتی عربستان را افزایش داده و این کشور را به سوی اتخاذ راه حل‌هایی جهت مقابله با گسترش و تسری انقلاب در کشورهای خلیج فارس سوق داده است. (کرمی، 1390: 87-86)

5-3- موج دموکراسی خواهی و چالش مشروعیت

یکی از اثرات موج تغییر و تحولات خاورمیانه، اندیشه‌ی حکومت قانون، دموکراسی خواهی و ایفای نقش مؤثر در روند تحولات توسط مردم است. با توجه به اینکه اکثریت غالب کشورهای خاورمیانه را حکومت‌های سلطنت-طلب و محافظه‌کار عرب تشکیل می‌دهد، همواره دغدغه‌ی ملت‌ها این بوده که چگونه می‌توانند بر روند تصمیمات حکومت اثرگذار بوده و آرمان مهار قدرت را در عرصه‌ی عمل محقق کنند. از طرف دیگر، اکثریت این کشورها از بحران مشروعیت برخوردار بوده و با هرگونه حرکت و تمایلات رادیکالیستی که بخواهد این بازی را برهم زند، به شدت پرهیز و مقابله می‌کنند. اساساً مشروعیت موضوعی است که اکثر کشورهای عربی منطقه با آن بحران دست به گریبان بوده و به دلیل عدم برخورداری از پایگاه‌های مستحکم مردمی از آنچه که «بحران مشروعیت» خوانده می‌شود، به شدت رنج می‌برند. این کشورها سعی دارند کمبود مشروعیت داخلی را از طریق تحکیم و تقویت روابط خارجی با قدرت‌های بزرگ جبران نمایند و از این طریق میزانی از ثبات سیاسی خود را تأمین کنند. (شریعتی نیا، 1383) از این رو با دگرگونی‌های اخیر و منطبق تحولات که برآیند آن در اصول و بنیان‌های مدنی استوار است، حکومت‌های محافظه‌کار به خصوص عربستان نگران هستند که در حوزه‌ی داخلی با چالش‌ها و مطالباتی مواجه شوند که بنیان‌های آن را تحلیل برد. مشکلی که تاکنون به مدد کنترل و مدیریت قهرآمیز داخلی و شرایط مناسب مالی آن را به تأخیر انداخته‌اند.

6- عوامل ناکامی بهار عربی در عربستان

پس از بررسی تأثیرات جنبش‌های اجتماعی اخیر خاورمیانه بر سیاست خارجی عربستان، ضرورت دارد به علل ناکامی اعتراضات و بهار عربی در عربستان سعودی اشاره کرد؛ اینکه چرا جنبش‌های اخیر خاورمیانه به رغم تأثیرات سریع خود در اغلب کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، نتوانسته است در عربستان به نتیجه‌ای مشابه ختم شود؟ به نظر می‌رسد علت کندی تأثیر جنبش‌های اخیر در کشور عربستان را بایستی در بطن مسایل

سیاسی - اجتماعی داخلی و خارجی این کشور جستجو نمود. در واقع، این مسأله ناشی از ضعف ایدئولوژیک جنبش‌های اخیر در منطقه نیست، بلکه بیشتر ناشی از این امر است که همپا با تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، در سایر کشورهای خاورمیانه، امکان بروز تحولات سیاسی و اجتماعی (به عنوان زیربنای جنبش‌های اجتماعی) در کشور عربستان تحقق نیافته است. موانع تحقق و ناکامی بهار عربی در عربستان را باید در عوامل اجتماعی و سیاسی زیر جستجو کرد:

6-1- عوامل داخلی

6-1-1- فقدان جامعه‌ی مدنی کارآمد

تحقق مردم‌سالاری در یک کشور، نیازمند وجود نهادهای مختلفی از قبیل مقامات منتخب، انتخابات آزاد، منصفانه و مکرر، آزادی بیان، منابع اطلاع‌رسانی متنوع از قبیل مجلات، روزنامه‌ها، کتاب‌ها و مسایل ارتباط جمعی، احزاب سیاسی کارآمد و مردمی و غیره می‌باشد، اما این روند در کشور عربستان با چالش‌هایی روبه‌رو است. در مورد این مسأله که آیا جامعه‌ی مدنی در کشورهای عرب خاورمیانه وجود دارد یا اینکه احتمالاً در منطقه به وجود می‌آید، اختلاف نظرهایی وجود دارد. تا آنجا که به دیدگاه شرق شناسی جدید مربوط است، حرف زدن از دموکراسی در خاورمیانه بی‌معناست و از همین رو بحث درباره فقدان سنت‌های دموکراتیک یا رشد شاخص‌های جامعه‌ی مدنی بی‌فایده است. (ادوارد، 1382: 178)

در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، به طور مشخص سه دسته از نخبگان قابل شناسایی هستند: دسته‌ی اول، نخبگان سنتی را شامل می‌شود که در واقع از خانواده‌های حاکم، شیوخ و رؤسای قبایلند؛ دسته‌ی دوم، روشنفکران و تحصیل کردگانی که متعلق به قشر و طبقه‌ی متوسط جامعه‌اند؛ و دسته‌ی سوم، علما و مفتیان مذهبی هستند. بررسی تاریخ جوامع این کشورها حاکی از این نکته است که اغلب، نخبگان دسته‌های اول و سوم در کنار هم قرار دارند و به رغم برخی از اختلافات عموماً به نوعی تفاهم می‌رسند. در این شرایط، جوامعی از استحکام بیشتری برخوردار هستند که توانسته‌اند تفاهم لازم را میان نیروهای اجتماعی برقرار کنند. البته در این تفاهم، همواره حکومت و اداره‌ی جامعه بر عهده‌ی نخبگان سنتی است و علما و اندیشمندان دینی تنها نقش کاتالیزور را ایفا می‌کنند. این همراهی به حدی است که غالباً از دین و قبیله به عنوان نهادهای اصلی و تأثیرگذار این جوامع یاد می‌شود. (امامی، 1380: 275) هنوز شهروند به معنای واقعی آن در جامعه‌ی عربستان به درستی شکل نگرفته و بخش اعظمی از این جامعه هنوز از مؤلفه‌های شهروند برخوردار نیستند. در واقع اکثر جامعه‌ی عربستان افرادی هستند با مشخصه‌هایی چون تابع، قبیله‌گرا، عدم اعتقاد به تکثرگرایی، حساس نسبت به انتقادات، و به دلیل عدم مشارکت مؤثر در مسایل جامعه، از حقوق خود شناخت ندارد. در واقع، بدویانی که عادت به خیمه‌زدن و چادرنشینی و یا زندگی در خانه‌های خشتی و گلی و شترسواری دارند. (Sharifs, 1997: 345)

در واقع بی‌میلی و فقدان احساس نیاز به وجود نهادهای جایگزین، غیررسمی و غیردولتی جهت سازماندهی مردمی و نیز عدم احساس نیاز به ابراز مشارکت و وجود، از علل عمده‌ی عدم رشد جامعه‌ی مدنی در عربستان

می‌باشد. سازمان‌های موجود جامعه‌ی مدنی در عربستان نیز تا حد زیادی مستقل از دولت باقی مانده‌اند، اما برنامه‌های اجتماعی و سیاسی دولت باعث شده است که این سازمان‌ها کمتر برای ورود به فضای سیاسی شدن تمایل داشته باشند تا چه رسد به اینکه به کارگزاران فرایند دموکراتیک شدن تبدیل شوند. (دلفروز، 1385: 86)

6-1-2- عدم وجود احزاب و گروه‌های اپوزیسیون در ساختار سیاسی عربستان سعودی

برخی کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی با داشتن اپوزیسیون‌هایی سازمان یافته‌تر مزایای اجتماعی زیادی را برای شهروندان خود ایجاد کرده‌اند که به واسطه‌ی آن، عده‌ی کمی ترجیح می‌دهند موقعیت خود را با انجام فعالیت‌های ضد حکومتی به خطر بیندازند. در چنین شرایطی جنبش‌های اجتماعی دموکراتیک شانس برای ظهور و بروز در این کشورها ندارند. (مقصودی و حیدری، 1390: 67)

نکته‌ای که در عربستان سعودی و وضعیت سیاسی داخلی آن باید مورد توجه قرار گیرد این است که این کشور بر خلاف بیشتر کشورهای عرب جهان، تا چند سال گذشته با جریاناتی از قبیل آزادی‌خواهان، مدافعان حقوق بشر، سوسیالیزم عربی و دیگر گروه‌ها و ایدئولوژی‌های سکولار مشکل چندانی نداشته است. اما در 7 سال گذشته، نشانه‌هایی از ظهور و بروز جریان‌های سکولار، فمینیست و تجدیدنظرطلب پیدا شده که تحرکات و فعالیت‌های آنان - علی‌رغم کنترل شدید خاندان حاکم - رو به افزایش است. طی دهه گذشته به طور خاص دو نوع گرایش لیبرال در عربستان سر برآورده است: نخست، لیبرال‌های درون خاندان حاکم بر رهبری ملک عبدالله که به صورت تدریجی در پی حاکم کردن اندیشه‌های خود از جمله «انجام اصلاحات گام به گام و کنترل شده» هستند. این جریان فکری پایگاه‌های مختلف اطلاع‌رسانی از جمله روزنامه‌هایی مانند الوطن و المدینه را در اختیار دارد. دوم، لیبرال‌های بیرون حاکمیت که خواستار تغییر ساختار حکومت هستند. از جمله این افراد می‌توان به عبدالله الحامد و یارانش (که اکنون در عربستان زندانی‌اند) و سعد الفقیه (معارض سعودی مقیم لندن و رهبر جنبش اسلامی اصلاح) اشاره نمود.

به لحاظ تاریخی می‌توان به این نکته اشاره کرد که در زمان حکومت جمال عبدالناصر در مصر، دشواری‌هایی از نوع «خلق عرب» برای حکومت محافظه‌کار سعودی نیز پیش آمد، مانند «اتحادیه‌ی خلق جزیره العرب» که در خلال سال‌های 1966 و 1967 گرفتاری‌هایی برای دولت عربستان فراهم آورد و نهایتاً با اعدام هفده تن از سران این جنبش در مارس 1967 و متعاقب آن با کاهش تنش میان مصر و عربستان و قطع حمایت مصر از این جنبش، رو به زوال نهاد. (Halliday, 1975: 54) اما به نظر نمی‌رسد که این‌گونه تفکرات امروزه نیز بتواند منشاء اثری باشند.

عربستان سعودی از معدود کشورهای جهان است که شهروندان آن از حکومت محافظه‌کار خود محافظه‌کارتر هستند. در عربستان سعودی همچنان، ریشه مشروعیت دولت در پابندی به قرآن و سنت نبوی مطابق با آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب است و نمایان ساختن تعهد رژیم به حفظ ارزش‌های اسلامی و وهابی‌گری هنوز هم مانند نخستین سال‌های به قدرت رسیدن سعودی‌ها در این کشور اهمیت دارد. یعنی از دید اکثر مردم عربستان، حکومتی مشروع است که پابندی بیشتری به اسلام داشته باشد و این کاملاً با معیارهای غربی

مشروعیت مانند انتخابات و کثرت‌گرایی و... متفاوت است. حتی برخی از آنانی که بیش از دیگران با مظاهر زندگی نوین آشنایی دارند و طرفدار اصلاحات قلمداد می‌گردند نظیر تکنوکرات‌ها، بازرگانان و دانشگاهیان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. (Cordesman, 2002: 14)

در واقع، امروزه هرگونه حرکت اصلاح‌گرایانه که به سمت مدرنیزه کردن ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عربستان جهت‌گیری نموده باشد، از درون خاندان سلطنتی است. بنابراین، در وضع موجود، تمامی کسانی که به نوعی خواستار اصلاحات در ساختار قدرت، واگذاری نقش بیشتر به مردم، ایجاد یک مجلس پارلمانی واقعی، اعطای حقوق بیشتر به زنان و مواردی از این دست هستند، با در نظر گرفتن اوضاع و احوال متوجه شده‌اند که در صورتی که بخواهند غلیم مبارزه علیه حکام را برافرازند، از حمایت اکثریت برخوردار نخواهند بود و لذا بر اساس یک تفاهم ناگفته و نانوشته، تمامی این اشخاص ترجیح داده‌اند درون سیستم کار کنند و اصلاحات مورد نظر خود را با سرعتی کمتر از داخل هدایت نمایند. از همین‌روست که آمار دستگیرشدگان سیاسی و احزاب مخالف دولت عربستان (به ویژه آنانی که به انگیزه‌ی آرمان‌های دموکراتیک و حقوق بشر دستگیر و یا تحت تعقیب باشند) البته به نسبت سایر دولت‌های منطقه، اندک است. (نادری، 1388: 815-814) موج اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی در کشورهای عربی خاورمیانه همچون مصر، لیبی و تونس بسیار فراگیر بود و عملاً طبقات اجتماعی گوناگونی از جمله کارگران و طبقات متوسط و محروم در آن مشارکت داشتند. اعتراضات در کشورهای دیگر از نواحی روستایی و پیرامونی فراموش شده آغاز، و به سمت پایتخت گسترش یافت. و در این جنبش‌های اعتراضی هم شهرهای بزرگ و هم شهرهای کوچک حضور داشتند. اعتراضات در عربستان در مقایسه با سایر کشورها سازماندهی شده نبود و گروه‌های سیاسی در هدایت مسیر اعتراضات نقش چندانی نداشتند. عملاً هیچ نیروی اجتماعی قدرتمندی که توان تغییر موازنه‌ی اجتماعی را داشته باشد، رهبری اعتراضات را بر عهده نگرفت.

6-1-3- عدم دسترسی به رسانه‌های ارتباطی نوین در عربستان

ارتباطات، رکن پایه‌ای هر جنبش اجتماعی است؛ اما فرم ارتباطات مختلف و متغیر است. (محسنیان راد، 1382: 22-23) رسانه‌های نوین با شکستن مرزهای زمانی و مکانی، به عنوان میدان فرا خبری ابزار وجود انسان‌ها و گروه‌های به حاشیه رانده شده در جوامع گرفتار دیکتاتوری و تک صدایی به شمار می‌روند. بی‌گمان، اگر زیر فشار حکومت و در سایه‌ی سانسور در یک جامعه، راه‌های معمول برای بیان خواسته‌ها و اعتراض بسته باشد، شهروندان به کانال‌ها و شیوه‌هایی چون اعتراضات خیابانی یا رسانه‌های نوین مانند اینترنت و شبکه‌های اجتماعی رو می‌کنند؛ تا هم صدای خود را به گوش آزادی‌خواهان در دیگر کشورها برسانند و هم به کمک امکاناتی که رسانه‌های نوین به ویژه شبکه‌های اجتماعی در اختیارشان گذاشته، متشکل شوند. سازماندهی بسیاری از تجمع‌های سیاسی و اعتراضی در همین شبکه‌ها صورت گرفته است. (ضیایی پرور، 1388: 12-11) فیس بوک، توئیتر و یوتیوب از مهم‌ترین شبکه‌های اجتماعی هستند. نقش شبکه‌های مجازی و اجتماعی در

شکل‌گیری بهار عربی، به حدی بود که برخی تحلیلگران از آن به عنوان انقلاب توییتری و یا فیس بوکی یاد می‌کنند.

واقعیت این است که علاوه بر شباهت در سیستم سیاسی کشورهای عرب خاورمیانه (حکومت‌های تک‌محور یا دیکتاتوری) برنامه‌های اقتصادی نئولیبرال و دولت‌های رانتی و اسلام سنی به عنوان دین اکثریت، مهم‌ترین عامل پیوند و ارتباط این مردمان، زبان مشترک عربی است. وجود زبان مشترک، استفاده از اخبار و ارتباطات رسانه‌ای از طریق روزنامه، رادیو، تلویزیون و به خصوص اینترنت و شبکه‌های اجتماعی را بسیار تسهیل می‌کند. بنابراین فعالان عرب، گروه‌های جامعه‌ی مدنی و نیروهای اپوزیسیون ارتباط فعالی با هم دارند، اخبار یکدیگر را دنبال می‌کنند و از تجربیات هم بهره‌مند می‌شوند. از این گذشته حس نزدیکی به یکدیگر به عنوان جزئی از دنیای بزرگ‌تر عرب، نیروهای فعال سیاسی یک کشور عربی را نسبت به تحولات سیاسی در کشور همسایه به مراتب حساس‌تر می‌سازد. از این رو بروز جنبش‌های اعتراضی به شدت در بین مردم این کشورها تسری پیدا می‌کند. (Osman, 2011)

بر این اساس باید گفت که یکی از نقاط مشترک این جنبش‌ها، نقش رسانه‌های الکترونیکی نوین یعنی ماهواره و جوامع مجازی الکترونیکی، مانند شبکه‌های اجتماعی، پیامک‌های تلفنی و ... در شکل‌گیری آن‌ها است. (کیا و محمودی، 1390: 18-21)

در عربستان که جامعه این کشور هنوز یکی از سنتی‌ترین جوامع دنیا محسوب می‌شود، روند تغییرات بسیار کند است و هر تحول معمولاً پس از مباحثات طولانی صورت می‌پذیرد. در این کشور از تلگراف، تلفن و اکنون اینترنت به سیستم‌هایی تعبیر می‌شود که به سادگی می‌توان آن‌ها را مورد سوءاستفاده قرار داد، مگر آنکه ابتدا کنترل شده و پس از آن مورد پذیرش عمومی قرار گیرند. نخستین اتصال عربستان به شبکه‌ی اینترنت از طریق اتصال بیمارستان تخصصی شاهزاده فیصل و مرکز تحقیقات پزشکی، از راه دور با بیمارستان جان هاپکینز واقع در بالتیمور صورت پذیرفت. در ماه مه 1996 نام شهرک علوم و فناوری شاهزاده عبدالعزیز که هدف آن ایجاد هماهنگی در خدمات مربوط به اینترنت در این کشور بود، به عنوان مرکزی که بالاترین سطح مدیریتی را در زمینه خدمات و سالن اینترنت داراست، به ثبت رسید. (خبرنامه انفورماتیک، آبان 1380: 106)

عربستان سعودی در عین شناخت اهمیت اینترنت برای مدرنیزاسیون و اقتصاد، نگران دستیابی شهروندان خود به سایت‌هایی است که مطالب مخالفان رژیم را ارایه می‌کنند. آرزوی دولت عربستان است که انحصار خود را بر اطلاعات حفظ کند و بسیاری از شهروندان نیز انتظار دارند که رژیم، آنان را از آثار نامساعد خارجی حفظ نماید. دولت سعودی به رغم همه‌ی کوشش‌هایی که در جهت کنترل استفاده از اینترنت دارد، تشخیص می‌دهد که نمی‌تواند جلو همه چیز را بگیرد. بنابراین چیزی که مهم است، کنترل منابع و اطلاعات درباره‌ی مخالفان سیاسی است. یکی از سایت‌هایی که این موارد در آن وجود دارد، سایت «یاهو» است. در اوت سال 2000، رژیم عربستان سعودی دسترسی به کلوب‌های آنرا ممنوع کرد، اما به رغم ممنوع‌سازی، بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری به ورود به کلوب‌های یاهو ادامه می‌دهند. (تیتل باوم، 1383: 145-144) در تخمین‌هایی که در مورد استفاده از اینترنت در عربستان سعودی زده می‌شود، اختلافات گسترده‌ای به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، بر

اساس یک تحقیق از سوی ISP در اواسط مارس 2001، رقم اعلام شده 570 هزار کاربر است، در حالی که رقم مربوط به بررسی اتحادیه‌ی ارتباطات از راه دور بین‌المللی در آوریل 2001، حدود 300 هزار کاربر را نشان می‌دهد. یک تحقیق دیگر تعداد 220 هزار مشترک تخمین زده شده را بسیار زیاد می‌داند و این تعداد را حدود 135 هزار در ژانویه 2001 ذکر می‌کند. (Braude, 19 January 2001)

بسیاری از افراد اقلیت شیعه عربستان نیز (که حدود 12 درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند) بیشتر اوقات به دیدن سایت‌های عرب زبان شیعه در ایران می‌پردازند. رافدنت که در قم واقع است و دیگر سایت‌های این چینی، 45 درصد از کاربران عربستان را در اختیار دارند. این سایت‌ها به ظاهر ممنوع شده‌اند، اما اغلب کاربران فنونی را ابداع کرده‌اند تا از دایره‌ی سانسور دولت سعودی خارج شوند. باید اشاره نمود که مخالفت سیاسی چندان در کانون توجه کاربران قرار ندارد، بلکه استفاده‌ی عمده از اینترنت برای تفریح و سرگرمی است. (Braude, 18 May 2001) در کشور عربستان به دلیل محدودیت دسترسی مردم و مخالفین به ارتباطات رسانه‌ای و بخصوص اینترنت تاکنون جنبش‌های اعتراضی خاصی روی نداده است.

6-1-4- دولت رانتیر (استبداد نفتی)

دلارهای نفتی به دولت عربستان یک منبع مستقل اعطا کرده که از آن برای حفظ و بازتولید خود سود می‌برد. کارکردهای اصلی این منابع عبارتند از: توانا نمودن دولت در خرید حمایت سیاسی، و مشروعیت‌سازی و ایجاد فرصت‌های ساختاری برای جلب مشارکت هدفمند. از این رو، تناقض نفت این است که قدرت و استقلال داخلی نسبی دولت عربستان از وابستگی‌اش به درآمدهای نفتی خارجی (دولت رانتیر) ناشی می‌شود. دولت رانتیر تمایل دارد تا روزبه‌روز استقلال بیشتری پیدا کند. این گونه دولت‌ها تمایل زیادی به بسط آزادی در نظام‌های سیاسی خودشان ندارند و سعی می‌کنند تا از طریق ارایه‌ی خدمات و فعالیت‌های اقتصادی وابسته به درآمدهای نفتی، مردم را راضی نگه دارند. مادام که دلارهای نفتی به سوی حاکمان کشور عربستان سرازیر شوند، این دولت تنها به آن دسته از مطالبات مردم که برای حفظ موقعیت و قدرت خود ضروری است، پاسخ می‌دهد. دولت‌های رانتیر تنها هنگامی مجبور به بازاندیشی در مورد مبانی روابط جامعه و دولت می‌شوند که اصلاحات به عنوان یک گزینه ناگزیر مطرح گردد. (مارتین، 1383: 14)

علاوه بر این، دلارهای نفتی زمامداران عربستان را قادر می‌سازد که اقتدار خود را با توسعه دخالت دولتی در تمام حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی به اثبات برسانند. اغلب اقدامات اجتماعی و اقتصادی، تحت رهبری و هدایت دولت است. این مشی و روش دخالت‌گرایی تاحد زیادی از رشد مراکز قدرت اجتماعی خودمختار و مستقل جلوگیری می‌کند. حجم گسترده‌ی بوروکراسی دولت، درصد زیادی از جمعیت شاغل را به تحت‌الحمایه بالفعل دولت تبدیل می‌کند؛ چرا که زندگی آنها وابسته به خزانه‌ی عمومی می‌باشد.

6-1-5- اتخاذ استراتژی سرکوبگرانه توسط دولت سعودی

بیشتر رهبران عرب در خاورمیانه از جمله عربستان از مشروعیت، پایگاه مردمی و سرمایه‌ی سیاسی لازم برای در پیش گرفتن سیاست‌های کارساز و سودمند بی بهره بوده‌اند و از همین رو نتوانسته‌اند ستون‌های نگهدارنده‌ی یک نظم عمومی باثبات باشند. ناتوانی یا کوتاهی آنان در اجرای سیاست‌های اجتماعی سودمند، به کاهش بیش از پیش مشروعیتشان انجامید و برای ماندن بر سر قدرت، ناگزیر از کاربرد استراتژی زور و سرکوب بوده‌اند. ضعف مشروعیت نخبگان حاکم و عدم اتخاذ رویکردهای سیاسی و اجتماعی درست در بطن جوامع و در نتیجه‌ی آن افزایش روزافزون مشکلات مردم، باعث روی آوردن حاکمان به استراتژی‌های سرکوبگرانه و محدود کننده در این کشورها شده است. (Ahmed, 2011) سیاستی که در کشور عربستان تاکنون به عنوان یکی از عوامل ناکامی جنبش بهار عربی در این کشور تلقی می‌شود. حکومت سعودی عمدتاً متکی بر نیروهای پلیس و امنیتی است و با شکل‌گیری اعتراضات محدود در عربستان، ارتش به عنوان یک نهاد بر خلاف کشورهای مصر و تونس، در کنار معترضان حکومت سعودی قرار نگرفت و به مثابه ابزار شخصی حکام سعودی عمل کرد.

6-1-6- عدم شرکت اقشار و گروه‌های مختلف در اعتراضات در عربستان

باید به این نکته اذعان کرد که در جنبش‌های اعتراضی اخیر در کشورهای عرب خاورمیانه اکثر اقشار و لایه‌های جوامع این کشورها حضور دارند؛ اعم از مسلمانان، سکولارها، لیبرال‌ها، چپ‌ها و دیگر گرایش‌های فکری، مذهبی و سیاسی. این موضوع به این جنبش‌ها رنگ و بویی ملی بخشیده است. (Fisher, 2011) اما در کشور عربستان اتحاد و شرکت اقشار و گروه‌های در اعتراضات صورت گرفته مشاهده نشده و اعتراضات اغلب در شرق این کشور و در مناطق شیعه‌نشین رخ داده است. پیوند ساختاری خاندان آل سعود با زعمای وهابیت در عربستان که ترسیم‌کننده‌ی مبانی حکومت در این کشور است، از دیرباز با اقلیت‌های قومی و مذهبی سرسازش نداشته و در این میان شرایط شیعیان به عنوان مطرح‌ترین و تأثیرگذارترین اقلیت از دیگران متفاوت بوده است. آنان در حالی شاهد تبعیض‌های غیرقابل توجیه از سوی دولت سعودی هستند که در غنی‌ترین مناطق نفتی این کشور، در فقر نسبی زندگی می‌کنند. با توجه به جمعیت قابل توجه این اقلیت که طی سال‌های اخیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به آگاهی‌های سیاسی لازم رسیده‌اند، در صورت فراهم شدن شرایط، از هر گونه تحول و تغییری که به احقاق حقوق آنان و برآورده شدن خواسته‌هایشان کمک کند، استقبال خواهند کرد. هر چند که این واقعیت را باید مد نظر داشت که هر گونه تحلیلی از وضعیت شیعیان عربستان همزمان باید سازوکارها و قدرت نهادها و اپوزیسیون شیعه را مورد بررسی قرار دهد. افزایش انتظارات مردمی و تلاش برای یافتن میزانی از استقلال توسط گروه‌هایی چون شیعیان امامی شرق از یکسو و اصرار حکومت در محصور کردن پست‌های دولتی در دستان خاندان سلطنتی و متحدانش از سوی دیگر، اتخاذ همه گزینه‌ها را برای تمامی گروه‌های محروم باز نگه می‌دارد. گرچه حاکمان سعودی از روی هدف، متناوباً و با احتیاط، محدودیت‌ها و تبعیض‌ها را علیه شیعیان اعمال می‌کنند، اما واقعیت این است که خود نخبگان و

رهبران شیعی معترفند که هر گونه تغییری باید با توجه به واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی عربستان و جامعه شیعی طرح و دنبال گردد تا بتواند اثرگذاری لازم را داشته باشد. (فؤاد ابراهیم، 1386: 257)

شیعیان در دوران حاکمیت سعودی‌ها، همواره در معرض تبعیض‌های رسمی و تضییع حقوق اجتماعی‌شان قرار داشته‌اند که در زیر بدان‌ها اشاره می‌گردد:

- تبعیض‌های مذهبی - فرهنگی

نگرش و رویکرد کلی دولت سعودی و بنیان مذهبی آنها از مواضع و دیدگاه مذهبی فرقه‌ی وهابیت در قبال شیعیان نشأت گرفته و شیعیان را از جایگاه هم سطح و هم تراز با سایر مسلمانان محروم نموده است. نکته‌ای که در این میان بایستی بدان توجه نمود این است که مقامات سعودی مایل به اشاعه‌ی نگرشی هستند که در آن علمای وهابی عامل اصلی و نیروی برانگیزاننده‌ی نظام تحمیل آزار و شکنجه بر شیعیان هستند. این نگرش در حقیقت برای مقامات سعودی رضایت بخش است، چرا که مسئولیت بلایا و مصائب تحمیل شده بر شیعیان را از دوش آنان برداشته و علمای وهابی را در نگاه جامعه‌ی شیعی مقصر جلوه می‌دهد. به لحاظ مذهبی شیعیان در معرض تبعیض دینی نظام‌مند، رسمی و قانونی قرار دارند. در سال ۱۹۲۷ علمای رده بالای سعودی فتوایی صادر کردند که بر تکفیر شیعیان دلالت داشت و بیان می‌کرد که «شیعیان حق ندارند اعمال دینی را بجا آورند و اگر این تحریم را زیر پا بگذارند، باید از سرزمین مسلمانان تبعید شوند.» حق شیعیان برای احداث مساجد یا رسیدگی به عبادتگاه‌های دینی خود به شدت محدود شده است. آنان مجاز نیستند هیچ نوع آثار مکتوب مذهبی درباره تشیع در اختیار داشته باشند. از نظر فرهنگی هم مقامات سعودی نمادها و فعالیت‌های فرهنگی، جشن‌ها و مراسم مذهبی و میراث تاریخی شیعیان را سرکوب کرده‌اند. استفاده از برخی اسامی شیعی نیز غیرقانونی است. در نظام آموزش و پرورش نیز تعالیم وهابی بر شیعیان تحمیل می‌شود. تغییر نام ایالت قدیمی «الحساء» به «ایالت شرقی» عنوانی فاقد محتوای فرهنگی نیز در همین زمینه صورت گرفته است. از اینرو این احساس در شیعیان ریشه دوانیده است که حکومت عمدتاً قصد نابودی و از میان بردن تمامی آثار و نمادهای فرهنگ شیعه را دارد. (جی مارتین، 1389: 72)

تحلیل تبعیض‌های فرهنگی - مذهبی بر علیه شیعیان نشان می‌دهد یکی از مواردی که همواره موجب شده تا شیعیان با وقوع تحولات اخیر در خاورمیانه به اقدامات اعتراض آمیز علیه حکومت سعودی دست بزنند، انکار هویت مذهبی و فرهنگی آنها بوده است. در واقع محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی هر چند باعث شده تا شیعیان در انزوا قرار بگیرند و سکوت پیشه کنند، اما در مورد انکار نمادهای و آیین‌های مذهبی این سکوت را شکسته و همواره برای آن جنگیده‌اند.

- تبعیض‌های سیاسی

شریک نکردن شیعیان در سطوح بالای قدرت و حاکمیت و برخورداری از میزانی از استقلال و اختیار از جمله مباحث و موضوعاتی است که هرگز موجب نگرانی و دغدغه خاطر سیاستگذاران حکومتی نشده و در نتیجه موجبات طرد و حذف شیعیان از عرصه‌های سیاسی را به دنبال داشته است. در حقیقت می‌توان گفت که به لحاظ سیاسی شیعیان از تمامی مشاغل مهم حکومتی محرومند و حتی در امور مربوط به مناطق خود نیز از حق

خودمختاری و خودگردانی برخوردار نیستند. اینان هیچ نفوذی در حکومت سعودی ندارند و تنها اندکی از مشاغل دولتی را در دست دارند. این دور ماندن شیعیان از قدرت، موجب شده است تا آنها به لحاظ سیاسی در انزوا مانده و نفوذ خود را از دست بدهند. در واقع یکی از تبعیض‌های رسمی که به شکل جدی از سوی حکومت دنبال می‌شود اعمال محرومیت‌ها و رویه‌های تبعیض آمیز سیاسی است که باعث گردیده تا شیعیان در نهادها و ارکان مهم حکومتی جایگاهی نداشته و در موارد معدودی هم اگر شیعیان به مناصب سیاسی راه پیدا نموده‌اند، آن نهاد از اهمیت چندان مهمی برای حکومت برخوردار نبوده است. هر چند در مقاطعی با انجام گفتگوهای ملی میان حکومت و شیعیان، ورود شیعیان به نهادهایی چون مجلس شورای مشورتی و شوراهای استانی تحقق پیدا نمود، اما هیچ گاه به عنوان یک رویه منسجم از سوی حکومت دنبال نگردیده است. (فؤاد ابراهیم، 1386: 45)

– محرومیت‌های اقتصادی

مصائب اقتصادی شیعیان استان شرقی، از سال ۱۹۱۳ همواره منشأ تنش و رویایی میان شیعیان و دولت سعودی بوده است. اشغال حساء نیز به وخامت شدید شرایط اقتصادی شیعیان این منطقه انجامید. در واقع استان الحساء از رفاه عمومی، که مشخصه‌ی بخش‌های دیگر کشور است، سهمی ندارد. این وضعیت طی دهه‌ی گذشته تا حدی بهبود یافته، اما فاصله همچنان چشمگیر است. شیعیان منطقه از کار اخراج می‌شوند، بخصوص از شرکت نفتی عربی - آمریکایی «آرامکو». باید اذعان داشت که اگر چه شیعیان تا دهه ۱۹۷۰ حدود ۵۰ درصد از نیروی کار شرکت نفتی آرامکو را تشکیل می‌دادند، اما هرگز همچون هموطنان سنی خود از منافع این ثروت عظیم بهره‌مند نشده و از ورود آنان به مشاغل و مناصب ارشد نیز ممانعت به عمل آمده است. بدین ترتیب بیشتر شیعیان در مراتب میانی و پایینی سلسله مراتب اجتماعی - اقتصادی سعودی قرار می‌گیرند و شاخص‌های فرقه‌گرایانه در تحویل و تخصیص مشاغل در سطوح اجرایی همواره پیش روی آنها قرار داشته است. (فؤاد ابراهیم، 1386: 46-48)

6-1-7 – عدم پیروی از الگوی دموکراسی غربی

حاکمیت سعودی در حالی غرب را به عنوان هم پیمان و حامی سیاسی خود پذیرفته که طی دهه‌های متوالی تلاشی جدی برای تغییر روابط اجتماعی درون جامعه‌ی خویش بر مبنای دیدگاه‌های غرب صورت نداده و آن را خلاف مصلحت خود دانسته است و غرب نیز بر اساس منافع خود این اصل را پذیرفته و از آن حمایت نموده است.

روشن است که پیروی از الگوی دموکراسی غربی برای عربستان قابل پذیرش و اجرا نبوده است و عربستان بر خلاف بسیاری از دیگر کشورهای عرب از جمله مصر، قطر، امارات و اردن سعی در عدم تغییر الگوهای اجتماعی خود و حفظ الگوی اجتماعی خاص خود را داشته و در این زمینه نیز با توجه به امتیاز مهم اقتصادی خود (اگرچه در این زمینه با انتقادهای گاه و بیگاه و نه چندان جدی غرب مواجه شده) مورد اغماض غرب قرار گرفته است. (زاهدی موحد، 1390: 50)

6-1-8- مسأله زنان

در مورد علل بهار عربی تا سال‌ها و دهه‌ها بحث خواهد شد. اما تاریخ از زنانی هم خواهد گفت که تصویر کنشگری آنها در کنار مردان و گاه جلوتر از آنها زینت بخش آغاز جریان دموکراسی‌خواهی در خاورمیانه و تغییر تاریخ استبداد بود. بهار عرب، چهره‌ی دیگری از زنان ساکن در این کشورها را نیز به مردم دنیا نشان داد. اولین صدای انقلاب تونس را خواهر «محمد بوعزیزی» برآورد. لیلا، اولین کسی بود که در رسانه‌ها از علت خودسوزی برادرش گفت و خواهان برابری سیاسی شد. لیلا بوعزیزی، در مصاحبه‌ای گفته بود: «برادرم در قلب های ما زنده است. او به ما خیلی چیزها داد. برادرم درهایی را باز کرد که از آن می‌توانیم نسیم دموکراسی و آزادی را احساس کنیم». (راد، 2011)

زنان و دختران مصری نیز در سازمان‌دهی تظاهر کنندگان، شرکت در راهپیمایی‌ها و اعتصاب‌ها حضور داشتند. طبق گزارش‌ها 20 درصد از افرادی که در میدان تحریر در همان اولین هفته جمع شده بودند، را زنان تشکیل می‌دادند. آنچه این انقلاب را ارزشمند ساخت، مطالبه‌ی آزادی و کرامت بود و نه برابری جنسیتی؛ به خصوص در کشوری که تاریخ آن همواره مشحون زن ستیزی، بنیادگرایی مذهبی و حکومت نظامی بوده است. جنبش انقلابی لیبی نیز توسط زنان آغاز شد که طی آن بستگان مردانی که در زندان‌های سرهنگ قذافی کشته شده بودند دست به اعتراض زدند و زنان معترض، نقش محوری در جنبش اعتراض‌های مردمی در شهرهای خارج از کنترل قذافی داشتند. علیرغم سرکوب خشونت بار نیروهای مخالف سیاسی در دوران قذافی، زنان تحت حاکمیت او گام‌های بلندی برداشتند و توانستند به شکل وسیعی وارد دبیرستان و دانشگاه‌ها شوند. بسیاری از آنها پزشک، وکیل و قاضی شده‌اند، چندین زن نیز سمت‌های مهم دولتی را از آن خود کرده‌اند. (مقصودی و حیدری، 1390: 48)

در یمن زنان هنوز وزن سنگین رویه‌های قومی، فقر و سنت‌های مذهبی را بر دوش خود احساس می‌کنند. قانون اساسی کشور هیچ ماده‌ی تبعیض‌آمیزی ندارند، اما قوانین عرفی و دسترسی محدود زنان به آموزش بسیاری از حقوق آنها را نقض می‌کند. چنانکه بر خلاف مصر و تونس، تنها یک چهارم از زنان یمنی سواد خواندن و نوشتن دارند و تنها 5 درصد از کل جمعیت نیروی کار این کشور را زنان تشکیل می‌دهند. نقش مهمی که زنان یمنی در صنایع بازی کردند، هنوز برای بسیاری از شاهدان تعجب‌آور است. مردان و زنان دوشادوش یکدیگر در اعتراضات یمن شرکت دارند. امروز زنان یمن بخش مهمی از نیروهای مهم کنشگر اجتماعی و سیاسی این کشورند. (همان، 50)

به این ترتیب در طول چند ماه گذشته، کلیشه‌های قدیمی از تصویر زنان عرب به عنوان زنانی منفعل و قربانیان بی صدا تغییر کرده است. جهان دیگر در این مدت آنها را در حال راه رفتن در تونس، سردادن شعار در بحرین و یمن، رو در رویی با گاز اشک آور در مصر و طراحی استراتژی در عرصه‌ی اینترنت دیده است.

اما به نظر می‌رسد وضعیت زنان در عربستان به گونه دیگری است و با زنان مصری و یمنی و تونس‌ی متفاوت است. فرد هالیدی در کتاب عربستان بی سلاطین بر این اعتقاد است که در جوامع عرب قبیله‌ای در کشورهای

خلیج فارس، زنان به طور سنتی تحت آمریت چهار سلطان به سر می‌برند: اولین سلطان، حاکمان این کشورها می‌باشند که سلطان سیاسی محسوب می‌شوند، سلاطین قبیله‌ای، که شیوخ می‌باشند، سلاطین مذهبی که مفتی‌ها و سران و روسای مذهبی هستند، و بالاخره سلاطین خانواده، که عبارتند از پدر، برادر و شوهر. (هالیدی، 1360: 226)

نویسنده‌ای دیگر در مورد وضعیت زنان در عربستان سعودی می‌نویسد: «مذهب وهابی زنان را از رانندگی محروم می‌کند، زیرا آنان مجبورند بدون نقاب رانندگی کنند و این مخالف قوانین شرع است. زنان عربستان در هنگام تحصیل نبایستی توسط مردان دیده شوند. به همین جهت توسط فناوری جدید و به کمک تلویزیون‌های مدار بسته در موارد ضروری، مردان کار آموزشی زنان را به انجام می‌رسانند. گفته می‌شود که مدرسان کور تشویق می‌شوند که به مدارس دخترانه بروند، زیرا زنان بایستی غیرقابل تشخیص باشند». (Rabboh Bab, 1984: 51)

وضعیت زنان در کشورهای منطقه به رغم امید به بهبودی، در وضعیت اسفناکی است؛ به طور مثال، در عربستان سعودی دولت اعلام کرده که زنان نمی‌توانند در نخستین رأی‌گیری سراسری این کشور که گزینش شورای شهر است، رأی دهند. علما این تصمیم دولت را تأیید و رأی دادن زنان را موجب فساد و خلاف عفت دانستند. «عمر هیاج الزین»، به عنوان رئیس دولت، اعلام کرد که زنان فاقد شایستگی لازم برای گزینش درباره‌ی نامزدهای رأی‌گیری هستند؛ هرچند برخی دیگر اعلام این ممنوعیت را مشکل هویت زنان می‌دانستند و اینکه بیشتر زنان کارت شناسایی ندارند. نرخ بی‌سوادی زنان که می‌تواند به آگاهی پایین سیاسی، مشارکت پایین در انتخابات و غیره منجر شود، همچنان مانعی بر سر راه نفوذ سیاسی بالقوه زنان می‌باشد. در عربستان با اینکه دولت سعودی دختران را از آموزش منع نکرده و حتی آموزش رایگان نیز برای آنان در نظر گرفته است، حضور دختران در آموزشگاه‌ها و مدارس بسیار محدود است. بر اساس آمار رسمی دولت سعودی، 55 درصد دانش‌آموزان دبستان، 79 درصد راهنمایی و 81 درصد دبیرستان، پسر هستند. (اشرف نظری و دیگران، 1390: 39)

دیدگاه‌های سنتی در عربستان باعث شده است که بسیاری از دختران در سنین پایین مدرسه را ترک کنند. در عربستان، مدارس و دانشگاه‌های متفاوت برای دختران و پسران وجود دارد و هیچ مدرسه‌ی مختلطی یافت نمی‌شود. با این حال، بسیاری بر این باورند که مدرسه‌ها و دانشگاه‌های مربوط به زنان از کیفیت آموزشی پایین تری برخوردارند. تحصیل زنان در همه‌ی رشته‌های فنی و مهندسی، و نیز رشته‌ی حقوق ممنوع می‌باشد. (همان، 40)

6-2- عوامل خارجی

6-2-1- غرب و منافع سیاسی آن در منطقه

امروزه خاورمیانه به لحاظ ژئوپلیتیک، اعتباری کلیدی در سیاست خارجی آمریکا پیدا کرده است. از سال 1939 که آرامکو در صحرای (ظهران) به استخراج نفت همت گماشت، این مهم موضوعیت یافت. طی دوران جنگ

سرد، تلاش آمریکا در این جهت بود که این دغدغه برای تمامی کشورها ملموس گردد. عربستان سعودی یکی از ارکان «سیاست دو ستونی» آمریکا در دوران جنگ سرد در منطقه بود. با تحولات اواخر دهه‌ی هفتاد در منطقه‌ی خلیج فارس، ضرورت این خطی مشی در هم فرو ریخت. از آن تاریخ به بعد آمریکا «سیاست تک ستونی» را در منطقه دنبال کرده است. تلاش صدام حسین برای توسعه‌ی حوزه‌ی نفوذ منطقه‌ای و پاگیری اسلام سیاسی، منجر به این شد که عربستان به تنهایی در سیاست منطقه‌ای آمریکا محوریت یابد. از این رو سیاست تک ستونی حیات یافت. از آغاز دهه‌ی 1980 تاکنون جایگاه عربستان از دید رهبران آمریکا چنین بوده است، هرچند امروزه این نقش با شدتی بیشتر به وسیله‌ی عربستان ایفا می‌شود. هراس آمریکا از احتمال سقوط رژیم حاکم بر عربستان یکی از دلایل اصلی دفع حمله‌ی عراق به کویت و جنگ یک صد ساعته در مرزهای شمال شرقی عربستان بود. امروزه با توجه به نیازهای فزاینده‌ی چین به منابع انرژی مطمئن برای تضمین رشد اقتصادی خود، اهمیت عربستان برای آمریکا دوچندان گشته است. عربستان سعودی یک دوم ذخایر نفت جهان را در مساحتی به اندازه‌ی یک سوم سرزمین آمریکا دربر گرفته که آشکارا بیانگر این نکته است که چرا آمریکا توجه وافر به سرزمین عربستان دارد. عامل دیگری که عربستان را برای رهبران آمریکا مهم ساخته است، در پایان دوران جنگ سرد به تدریج نضج گرفت و به مرکز توجه رسید. رشد «بنیادگرایی» در منطقه که منافع آمریکا را در تمامی ابعاد آن به چالش گرفت، خاستگاه خود را در عربستان سعودی یافته است. تفکرات و جریان‌های فکری که آمریکا و آنچه که از نقطه نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، آمریکایی به شمار می‌آید به شدت محکوم می‌کنند، در سرزمینی اقتدار و نفوذ مادی و روانی دارند که محور سیاست خارجی آمریکا در منطقه است. حال، هدف آمریکا بر این مبناست که از راه همکاری با دولت عربستان سعودی و از طریق هنجارسازی‌های دموکراتیک (معرفی ایده انتخابات، ارتقای موقعیت زنان، گسترش آموزش و پرورش و توزیع عادلانه‌ی ثروت نفتی) ریشه‌های بنیادگرایی را خشک کند. (Edward, 1992: 421- 438) آمریکا در جهت تأمین منافع ملی از طریق نهادهای سازشی ارزش‌ها، نهادها، الگوها و قالب‌های مطلوب در خاورمیانه گزینه‌های متفاوتی را تجربه کرده است. در رابطه با کشورهای دشمن که این سیاست را به چالش گرفته‌اند، به گزینه‌ی نظامی متوسل شده که عراق نمونه‌ی بارز آن است، و در مورد بعضی کشورها نیز به سیاست فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی اقدام کرده است. در عین حال، در خصوص عربستان شاهد هستیم که آمریکا به مداخلات با رژیم عربستان در زمینه‌ی اشاعه‌ی نهادها و ارزش‌های خود پرداخته است. با توجه به اینکه آمریکا اهمیت فراوانی در سیاست منطقه‌ای خود برای عربستان قایل است، سعی بسیاری کرده که سیاست‌های خود را با توجه به ملاحظات داخلی این کشور شکل دهد، در حالی که در دیگر کشورها، سیاست‌ها با توجه به ملاحظات داخلی آمریکا شکل گرفته است. آمریکا هر چند سیاست مبارزه با بنیادگرایی را پی گرفته، اما به رهبران عربستان نشان داده که خواهان تداوم این سیاست در کنار بقای رژیم حاکم بر عربستان است. (Dietrich, 1993: 46) پس از تحولات اخیر در خاورمیانه و شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، منطقه از نظر ایدئولوژیکی برای آمریکا امن نیست، پس این کشور برای تحقق امنیت ایدئولوژیک در خاورمیانه باید عربستان را در گذر از تحولات ایجاد شده در منطقه مساعدت نماید. به همین جهت است که منافع آمریکا و عربستان به دلایل مختلف

در هم تنیده شده‌اند؛ آمریکا برای حفظ، تداوم و گسترش نفوذ خود در منطقه و عربستان برای تداوم حکومت خاندان آل سعود چاره‌ای جز تکیه بر یکدیگر ندارند.

6-2-2- اهمیت نفت عربستان در معادلات اقتصادی منطقه و جهان

عربستان سعودی با بیش از 260 میلیارد بشکه ذخیره‌ی نفتی، مقامی ممتاز و بی نظیر در شکل دادن به قیمت نفت و در نتیجه نقشی غیر قابل انکار در شکل دادن به سیاست‌های حاکم نفتی بر جهان دارد. با بیش از هشت میلیون بشکه تولید روزانه‌ی نفت این عربستان سعودی است که نبض اوپک و در نتیجه میزان رشد در کشورهای غربی را تعیین می‌کند. این کشور با برخورداری از ظرفیت افزایش تولید به میزان سه میلیون بشکه نفت بیشتر در روز از این قدرت برخوردار است که با هر گونه حرکت رادیکال کشورهای عضو اوپک و غیر اوپک در جهت کاهش تولید نفت، قطع جریان نفت و یا افزایش شدید قیمت نفت با هدف لطمه زدن به اقتصاد غرب به طور عام و آمریکا به طور خاص مقابله کند. این توانایی، قدرت مانوری بی نظیر به سعودی‌ها در مقابل آمریکا اعطا می‌کند. تنها کشوری که ظرفیت تولید مشابه و حتی بالاتر از عربستان سعودی دارد، روسیه است که به جهت ذخایر وسیع انرژی می‌تواند بیشتر از عربستان تولید کند. این وضع یکبار در اواخر دهه‌ی هشتاد اتفاق افتاد و این کشور نزدیک به سیزده میلیون بشکه نفت به بازارهای جهانی ارسال کرد. با این حال، به جهت هزینه‌ی کمتر تولید در عربستان و هزینه‌های فراوان تولید در روسیه و نیز وضعیت جغرافیایی و شرایط تولید، عربستان همچنان موقعیت ویژه‌ی اقتصادی خود را حفظ کرده است. درآمد فراوان نفت که ماهیت اقتصاد تک محصولی عربستان را شکل داده است باید «عامل تداوم بخش حکومت اقتدارگرا» محسوب شود. (Lusiani, 1994: 131) با توجه به اینکه درآمد حاصله از نفت 90 تا 95 درصد درآمد صادراتی و 70 تا 80 درصد از درآمد دولت و 40 تا 45 درصد از تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد، (James, 2004: 283) به راحتی درک می‌شود که درآمد نفت چه نقش وسیعی در جنبه‌های مختلف حیات در عربستان بازی می‌کند. (Hudson, 1996: 140) پر واضح است که نفت به طور وسیعی با سیاست از نقطه نظر داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی متصل گشته است. با توجه به این توانایی در تأثیرگذاری بر حیات اقتصادی جهان و غرب، این کشور نقش کلیدی و اهمیت فراوان در راهبرد جهانی چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی بازی می‌کند.

6-2-3- عدم حمایت خارجی از بهار عربی در عربستان

نکته‌ی حائز اهمیت دیگر این است که غرب و به خصوص آمریکا به این نتیجه رسیده‌اند که بحران مشروعیت جدی حاکمان عرب، در فرآیند بازیابی هویتی جدید مردم این کشورها، امری است که بیش از این دوام نخواهد آورد و لذا بایستی تا دیر نشده جایگزینی برای این حاکمان پیدا کرد. از این رو در این تئوری، اگر حاکمان فعلی با حفظ رویه‌ی دیکتاتوری، با سرکوب شهروندان و بستن فضای سیاسی حکومت می‌کنند، حاکمان جدید بایستی زیر عنوان دموکراسی و حقوق بشر حکومت کنند. در واقع از نظر آنان مهم این است که هژمونی غرب حفظ شده و حاکمیت غیر مستقیم غرب در این کشورها بازتولید شود، خواه تحت لوای دیکتاتوری و خواه تحت

لوی دموکراسی. لذا در هر دو صورت، برنده‌ی اصلی در این معادله آمریکا و غرب است. (مقصودی و حیدری، 1390: 43)

در واقع قیام‌های عربی، موضع ایالات متحده در قبال متحدان خاورمیانه‌ای خود را تغییر داد. سخنرانی اوباما در می 2011، تردید اندکی در مورد جهت‌گیری نوین سیاست آمریکا در خاورمیانه بر جای گذاشت. وی به صراحت از متحدان خود در بحرین و یمن انتقاد کرد، اما مسئله‌ی عربستان مسکوت ماند. عدم اشاره به دگرگونی‌های عربستان دو دلیل اساسی داشت: نخست آنکه اعتراضات در این کشور بسیار محدود بود. به سرعت کنترل و در میان سایر قیام‌های گسترده‌ی عربی و اخبار و تحلیل‌های مربوط به آنها، ناپدید شد. دوم آنکه دگرگونی‌های خاورمیانه، تأثیری بر میزان اهمیت عربستان و جایگاه و سیاست این کشور در جهان نداشته است. در جنبش‌های اخیر خاورمیانه حمایت غرب و آمریکا از مخالفان حکومت در بعضی کشورها از جمله سوریه و عدم حمایت از مخالفان حکومت در کشورهایی مانند عربستان بر اساس منافع سیاسی و اقتصادی کاملاً مشهود است. در واقع هیچ کشور قدرتمندی در منطقه و جهان به حمایت قاطع از جنبش‌های اعتراضی و تلاش برای سرنگونی حکومت سعودی اقدام نکرد و با شروع اعتراضات در عربستان، کشورهای غربی از جمله ایالات متحده از حمایت آل سعود دست نکشیدند.

نتیجه‌گیری

سقوط کشورهای مستبد و پادشاهی، مهمترین مشخصه‌ی بهار عربی بود. بنابراین، طبیعی بود که دولت‌های مختلف با توجه به ماهیت سیاسی خود نسبت به بهار عربی موضع‌گیری کنند. در این میان، یکی از کشورهای منطقه که بیشترین تلاش خود را برای مقابله با بهار عربی انجام داده و در این راستا حتی از اعزام نیروی نظامی به سایر کشورها که در آن انقلابیون درصدد دستیابی به اهداف و خواست‌های خود بودند خودداری نکرده، عربستان سعودی است.

در این پژوهش تلاش شد تا با بهره‌گیری از نظرات گلدستون، و لحاظ کردن عواملی از جمله نوع حکومت، مشروعیت سیاسی و واکنش بازیگران خارجی، چرایی ناکامی بهار عربی در عربستان سعودی تشریح شود. این پژوهش نشان داد که وضعیت بهار عربی و جنبش‌های اجتماعی اخیر در کشور عربستان با توجه به مؤلفه‌هایی چون ساختار قدرت، فرهنگ سیاسی، ساختار اجتماعی، ساختار اقتصادی، نقش غرب و منافع سیاسی آن در منطقه و جایگاه سیاسی و اقتصادی عربستان در منطقه، باعث نتیجه سیاسی کاملاً متفاوت از دیگر کشورهای عربی خاورمیانه گردیده است:

1- موج اعتراضات در اغلب کشورهای عربی خاورمیانه بسیار فراگیر بود و عملاً طبقات اجتماعی گوناگونی از جمله کارگران و طبقات متوسط و محروم در آن مشارکت داشتند. اعتراضات از نواحی روستایی و پیرامونی فراموش شده آغاز، و به سمت پایتخت گسترش یافت و در این جنبش‌های اعتراضی هم شهرهای بزرگ و هم شهرهای کوچک حضور داشتند. اعتراضات در عربستان در مقایسه با سایر کشورها سازماندهی شده نبود و

گروه‌های سیاسی در هدایت مسیر اعتراضات نقش چندانی نداشتند. عملاً هیچ نیروی اجتماعی قدرتمندی که توان تغییر موازنه‌ی اجتماعی را داشته باشد، رهبری اعتراضات را بر عهده نگرفت.

2- از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، اعتراضات در اغلب کشورهای خاورمیانه اکثراً توسط جوانان و در شهرهای بزرگ و پایتخت‌های این کشورها انجام گرفت. از این رو جنبش جوانان بر این حرکت‌ها اطلاق شده است. اما در عربستان سعودی جوانانی که از مشکلاتی نظیر بیکاری، فساد و استبداد رنج می‌بردند و به صورت محدود از فناوری‌های جدید ارتباطی استفاده می‌کردند نیز نقش مهمی در مدیریت و رهبری این اعتراضات ایفا نکردند.

3- حکومت سعودی عمده‌تأمتکی بر نیروهای پلیس و امنیتی است و با شکل‌گیری اعتراضات محدود در عربستان، ارتش به عنوان یک نهاد بر خلاف کشورهای مصر و تونس، در کنار معترضان حکومت سعودی قرار نگرفت و به مثابه ابزار شخصی حکام سعودی عمل کرد.

4- هیچ کشور قدرتمندی در منطقه و جهان به حمایت قاطع و تلاش برای سرنگونی حکومت سعودی اقدام نکرد و با شروع اعتراضات در عربستان، کشورهای غربی از جمله ایالات متحده از حمایت آل سعود دست نکشیدند.

به طور کلی می‌توان گفت که عربستان سعودی در سیاست خارجی خود یکسری اهداف اصلی را دنبال می‌کند و تمام مقدمات خود را در جهت تحقق این اهداف به کار می‌بندد که عبارتند از: موازنه‌ی منطقه‌ای، مخالفت و مبارزه با کانون‌های انقلابی منطقه، تأکید بر رهبری جهان عرب و جهان اسلام، و ترویج آیین خود. در این راستا هدف عربستان سعودی در تحولات اخیر، حفظ وضع موجود و متعادل کردن پدیده‌های تندرو انقلابی و جلوگیری از سرایت آنها به داخل کشور بوده است. از این رو تحولاتی که در محیط پیرامونی این کشور اتفاق افتاد، موجب تضعیف موقعیت این کشور و از دست رفتن متحدین و همپیمانان منطقه‌ای چون مصر و تونس شد و این کشور را به سمت اقدامات مداخله‌جویانه و تهدیدآمیز سوق داد که مداخله‌ی نظامی در بحرین، تبلیغات علیه ایران، رویکرد تهاجمی نسبت به سوریه و اتخاذ راهبرد همراهی با دولت یمن، از نمونه‌ی آنهاست. نمی‌توان از کنار این واقعیت گذشت که شرایط سیاسی و تا حدودی اقتصادی امروز عربستان، این کشور را مستعد بحران‌هایی در آینده خواهد کرد، که در این میان مسایلی چون جانشینی، مطالبات شیعیان، زنان و جوانان می‌تواند آغاز یکی از این دگرگونی‌ها باشد. بدین ترتیب می‌توان این گونه اذعان داشت که با توجه به منطق تحولات بهار عربی چنانچه مشکلات داخلی به خصوص بحران مشروعیت با تضعیف منافع محیطی و حوزه‌های پیرامونی عربستان همراه شود، می‌تواند جایگاه منطقه‌ای این کشور در منطقه خلیج فارس و به طور کلی جهان عرب را با چالش‌های جدی مواجه کند.

منابع:

- ادواردز بیورلی، میلتن (1382)، *سیاست و حکومت در خاورمیانه*، ترجمه‌ی رسول افضلی، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی و هنری بشیر علم و ادب.
- اشرف نظری، علی و دیگران (1390)، *"جهانی شدن و روندهای جدید سیاسی در کشورهای عرب منطقه خلیج فارس"*، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره‌ی سوم، صص 54-25.
- امامی، محمدعلی (1380)، *عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بزرگمهری، مجید (1384)، *"روند اصلاحات در نظام سیاسی عربستان سعودی"*، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم و سیزدهم، زمستان 1384 و بهار 1385، صص 66-41.
- بشاره، عزمی (2007)، *فی المسألة العربیة: مقدمة لبیان ديمقراطی عربی*، بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة.
- تیتل باوم، جاشوا (1383)، *"عربستان سعودی و اینترنت"*، ترجمه‌ی علی رستمی، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره‌ی 2، صص 152-133.
- جعفری ولدانی، اصغر (1385)، *"دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای"*، فصلنامه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی 223-224، صص 231-222.
- جی مارتین، لینور (1389)، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه‌ی قدیر نصری، تهران: نشر دانشگاه امام صادق(ع).
- حافظیان، محمدرضا (1385)، *"زنان خاورمیانه در حوزه‌ی عمومی"*، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره‌های 106، 107 و 108، مرداد، شهریور و مهر 1385، صص 68-65.
- خبرنامه‌ی انفورماتیک، (آبان 1380)، شماره‌ی 71، به نقل از:
The Internet Gain Acceptance in the Persian Gulf.
- دلفروز، محمد تقی (1385)، *دموکراسی و جامعه‌ی مدنی در خاورمیانه*، تهران: نشر سلام.
- راد، سوده (2011)، *"تونس، انقلاب و مطالبات زنان: برابری، جدایی دین از سیاست، شهروندی"* در:
<http://jahanezan.wordpress.com/2011/02/01/tanin-994/>

- زاهدی موحد، محسن (1390)، "نگاهی به روند تحولات سیاسی و اجتماعی در عربستان سعودی"، ماهنامه‌ی 234، رویدادها و تحلیل‌ها، مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، صص 55-47.
- شریعتی‌نیا، محسن (1383)، "عربستان و تغییر رژیم؟"، کتابخانه‌ی دیجیتال دید، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران، کد بازیابی: PP00020040708512113
- ضیایی‌پرور، حمید (1388)، "جنگ نرم سایبری در فضای شبکه‌های اجتماعی"، مجله‌ی رسانه، سال بیستم، شماره‌ی 2، صص 48-9.
- فرد هالیدی (1360)، *عربستان بی سلاطین*، ترجمه‌ی بهرام افراسیابی، چاپ دوم، تهران: نشر سفیر.
- فوران، جان (1385)، *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه‌ی فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
- فؤاد، ابراهیم (1386)، *شیعیان عربستان*، ترجمه‌ی سلیمه دارمی و فیروزه میررضوی، تهران: نشر ابرار معاصر.
- کرمی، کامران (1390)، "بهار عربی و عربستان سعودی؛ آثار و واکنش‌ها"، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره‌ی سوم، صص 98-79.
- کیا، علی‌اصغر و محمودی، عبدالصمد (بهار 1390)، "نقش شبکه‌های اجتماعی در انقلاب تونس"، مجله‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌ی 283، صص 22-12.
- گلدستون، جک (1387)، *مطالعاتی نظری تطبیقی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه‌ی محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- مارتین، لینور (1383)، *چهره‌ی جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه‌ی قدیر نصری، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- محسنیان راد، مهدی (1382)، *ارتباط شناسی*، تهران: انتشارات سروش.
- مقصودی، مجتبی و حیدری، شقایق (1390)، "بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش‌های عربی در کشورهای خاورمیانه"، فصلنامه‌ی ره نامه سیاستگذاری، سال دوم، شماره‌ی دوم، صص 73-41.
- منفرد، سیدقاسم (1385)، "جایگاه عربستان سعودی در طرح خاورمیانه‌ی بزرگ"، نامه‌ی دفاع، مرکز تحقیقات راهبردی، شماره‌ی دوم، صص 9-8.
- نادری، عباس (1388)، "بررسی جامعه‌شناختی نظام سیاسی عربستان سعودی"، مجله‌ی سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره‌ی 3، صص 819-803.

- نیاکویی، سید امیر (1390)، "تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا، ریشه‌ها و پیامدهای متفاوت"، فصلنامه‌ی روابط خارجی، سال سوم، شماره‌ی چهارم، صص 276-239.

-Ahmed, Nafeez Mosaddeq (2011 ,August 8), "The Arab world's triple crisis", **European Voice**, Monday, in <http://www.europeanvoice.com/article/2011/february/the-arab-world-s-triple-crisis/70270.aspx>.

- "Arab Protests, Islam and the West", **Middle East Policy Council**, in <http://www.mepc.org/articles-commentary/commentary/arab-protests-islam-andwest>.

- Cordesman, Anthony H. (2002), **Saudi Arabia Enters the 21st Century: Opposition & Extremism**, Center for Strategic & International Studies, Washington.

- Dietrich Fischer, (1993), **Nonmilitary Aspects of Security: A System Approach**, Brookfieldm: Dartmouth Publishing.

- Edward A. Kolodziej, (1992), "Renaissance in Security Studies? Cavaet Lector", **International Security Studies**, Vol. 13.

- Fisher, Marc (2011, March 26), "In Tunisia act of one Fruit vendor Unleashes wave of revolution through Arab world" **Washington Post**.

- Ghannoushi, Soumaya (2011, April 14), "While the Saudi Elite Looks Nervously Abroad, a Revolution is Happening, " **The Guardian**. (<http://www.guardian.co.uk/commentisfree/2011/apr/14/Saudi-elite-revolution-conservative-modern>)

- Goldstone, Jack A. (2011), "Understanding the Revolution of 2011", **Foreign Affairs**, May/ June://[www.foreignaffair.com/articles/67694/Jack a goldeston/understanding the revolution 2011](http://www.foreignaffair.com/articles/67694/Jack_a_goldeston/understanding_the_revolution_2011).

- Halliday, Fred.(1975), **Arabia without Sultans: A Political Survey of Instability in the Arab World**, New York, Vintage Books.

- James Wynbrandt, (2004), **Saudi Arabia**, New York: Checkmark Books.

- Joseph Braude (19 January 2001), "Saudi Arabia: Internet Infrastructure Improves but penetration Remains Low", **Pyramid Research Advisory Services**.

- Joseph Braude (18 May 2001), "Iran: A Growing Internet Market Weathers a Temporal Storm", ***Pyramid Research Advisory Services***.
- Lacroix, Stephane, (2011 June 2), "Saudi Islamists and the potential for protest, ***Foreign Policy***, (<http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/06/02/saudi-islamists-and-the-potential-for-protest>)
- Luciani Giacomo, (1994), "The Oil Rent, the Fiscal Crisis or State and Democratization, in: ***Democracy Without Democrats? The Renewal of Politics in the Muslim World***, Ghassam Salame, ed, New York: I. B. Tauris
- M. Hudson, (1996), ***Arab Politics: The Search For Legitimacy***, New Haven: Yale University Press.
- Milani, Mohsen, (2011, October 11), "Iran and Saudi Arabia Square Off The Growing Rivalry Between Tehran and Riyadh", ***Foreign Affairs***.
- Nehme, Michel (2011, Issue 76), "Oil is the Instigate of Landscape Change in the M. E." ***Lebanese National Defence***.
- Osman, Tarek (2011, 9 May), ***The Arab prospect: forces and dynamics***, Open Democracy, in <http://www.opendemocracy.net/tarek-osman/arab-prospect-forces-and-dynamics>.
- Rabboh Bab Abab, (1984), ***Saud Arabia: Forces of Modernization***, Bratteboro, Vt: Amana Books.
- Sharif S. Elmusa, (1997), "Faust Without The Devil? The Interplay of Technology and Culture in Saudi Arabia," ***Middle East Journal***, Vol. 51, No. 3.